

## بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

### ریشه‌ی پریشانی جوامع

برای همه‌ی عزیزان روشن است که اگر جامعه‌ای ثابتات خود را ازدست بدهد نمی‌داند به کجا نظر کند و چه برنامه‌ای باید مد نظر او باشد تا به هدف مورد نظرش دست یابد و در نتیجه زندگی افراد جامعه سراسر گرفتار پوچی و سرگردانی خواهد شد. در خطاب به افراد چنین جامعه‌ای می‌توان گفت:

نیم عمرت در پریشانی رود نیم دیگر در پشیمانی رود  
این سرنوشت هر جامعه‌ای است که ثابتات خود را ازدست بدهد، حالا چه ثابت مطلق را که حضرت حق است<sup>1</sup> از دست بدهد و چه ثابت خود را در نمونه‌ی انسانی‌اش که همان معصومین<sup>ع</sup> اند. «ثابت» در نمونه‌ی انسانی، آن آرمانی است برای انسان که مرور زمان موجب نمی‌شود ما نسبت به او تجدید نظر کنیم، زیرا نه او در مقام قدسی شخصیت‌اش در تغییر است و نه ما می‌توانیم چیز دیگری غیر از او را آرمان خود قرار دهیم. به اعتبار دیگر او «زمانی» و «عصری» نیست که در زمانی و عصری مورد توجه باشد و در زمان و عصر دیگری مد نظر قرار نگیرد. ثابتات در مقام انسانی کسانی‌اند که انسان را از افراط و تفریط در زندگی نجات می‌دهند زیرا خودشان در مقامی هستند که باید باشند و جز انسان‌های معصوم کس دیگری نمی‌تواند برای انسان در مقام ثابتات باشد.<sup>2</sup>

جامعه و یا انسانی که حقیقت را نشناسد در یک مرحله از حیات خود ممکن است یک راه را انتخاب کند و به آن عمل نماید و در مرحله‌ای دیگر از زندگی راه دیگری را انتخاب نماید زیرا ثابتات زندگی خود را نمی‌شناسد و با روبه‌رو شدن با اندک سختی از گذشته‌ی خود پشیمان می‌شود و در کار خود تجدید نظر می‌کند. آنچه باید مورد توجه قرار گیرد آن است که مصلحت یک امت، ثابتات آن امت‌اند که موجب پایداری و پشتکار آن امت می‌شوند. ولی اگر ثابتات یک جامعه به حاشیه رفتند مصلحت آن جامعه از منظرش گم می‌شود و هر چیزی و هرکاری به اسم مصلحت آن جامعه به میان می‌آید تا مصلحت اصلی پنهان بماند. همواره باید از خود بپرسیم: چه کسی مصلحت را مصلحت می‌کند؟ این سؤالی است که همیشه باید در ذهن ما باشد؛ وقتی می‌گویند: این کار مصلحت است و آن کار مصلحت نیست، باید بپرسیم «چه کسی مصلحت یک جامعه و یا یک انسان را مصلحت کرده است؟». آیا مصلحت ما آن نیست که همیشه به سیره و روش علی<sup>ع</sup> نزدیک بشویم و هیچ‌وقت از سیره‌ی آن حضرت جدا نباشیم؟! در صورتی متوجه می‌شویم مصلحت ما همیشه پیروی از سیره‌ی علی<sup>ع</sup> است که متوجه باشیم آن حضرت به عنوان انسانی معصوم در مقام ثابتات عالم قرار دارند و شخصیتی نیستند که شامل مرور زمان شوند.

به خود وا گذاشتگی بشر امروز

شما حتی می‌توانید این را در طول تاریخ تجربه کنید که تمام ملت‌هایی که هلاک شدند و تمدن‌هایی که ویران گشته، به جهت این بود که از ثابتاتی

<sup>1</sup> - حق از نظر معنا یعنی چیزی که ثابت است.

<sup>2</sup> - قرآن در خطاب به امامان<sup>ع</sup> می‌فرماید: «وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسَطًا لِتَكُونُوا شُهَدَاءَ عَلَى النَّاسِ وَ يَكُونَ الرَّسُولُ عَلَيْكُمْ شَهِيدًا» (سوره‌ی بقره، آیه‌ی 143) به همین جهت حضرت باقر<sup>ع</sup> می‌فرمایند «نَحْنُ الْأُمَّةُ الْوَسْطَى وَ نَحْنُ شُهَدَاءُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ وَ حُجَّجُهُ فِي أَرْضِهِ» (ارشاد القلوب، ج 2، ص 298) ما ایم امت وسط و ما ایم کسانی که بر خلق خدا شاهدند و حجت خدا بر زمین هستند، زیرا کسی می‌تواند امت وسط باشد که از افراط و تفریط مبرا باشد و تنها انسان‌های معصوم حقیقتاً از افراط و تفریط مبرا می‌باشند.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 که خداوند برای آن‌ها قرار داده بود روی‌گردانند؛ قرآن می‌فرماید: «وَلَقَدْ أَهَلَكْنَا الْقُرُونَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَمَّا ظَلَمُوا وَ جَاءَتْهُمْ رُسُلُهُمْ بِالْبَيِّنَاتِ وَ مَا كَانُوا لِيُؤْمِنُوا كَذَلِكَ نَجْزِي الْقَوْمَ الْمُجْرِمِينَ»<sup>3</sup> و قطعاً نسل‌های پیش از شما را به جهت ظلمی که از آن‌ها سر زد هلاک کردیم زیرا پیامبرانشان با دلایل آشکار و راهنمایی‌های عقل‌پسند به‌سوی آن‌ها آمدند ولی آن‌ها کسانی نبودند که ایمان بیاورند، این‌گونه مردم گناهکار را جزا می‌دهیم. ملاحظه کنید، می‌فرماید: «رُسُلُهُمْ» رسولانی از میان خودشان برای آن‌ها فرستادیم و با این‌که آن‌ها حامل بیّنات بودند و هرکس را در اثبات حقانیت خود قانع می‌کردند، آن‌ها به رسولانشان ایمان نیاوردند و در نتیجه هلاک شدند. نتیجه‌ی غفلت از ثابتهای در هر قومی همین است که نیمی از عمر خود را در پریشان‌حالی زندگی کنند، برای حصول نتیجه و نیم دیگر را هم در پشیمانی زندگی می‌کنند، به جهت آن که متوجه ثابتهای نشدند که خداوند برای آن‌ها پرورید.

پیامبران آمدند تا بگویند:

ترک این فکر و پریشانی بگو..... حال و یار و کار نیکوتر بجو  
 ورنه نداری کار نیکوتر به دست..... پس پشیمانی بر فوت چه است؟  
 اینقدر از این نمونه در زندگی انسان‌های اطراف خود دارید که شاید بتوان روزها قصه‌ی پرغصه‌ی زندگی بشری را نشان داد که چگونه در زندگی خود پریشانی می‌کارد و پشیمانی درو می‌کند و نمی‌داند چرا!،  
 استراتژیست‌های فرهنگ مدرنیته ناله سر می‌دهند که چه کنیم که هر چه برنامه می‌ریزیم، خود همان برنامه مشکل‌جدیدی در کنار مشکلات قبلی به‌بار می‌آورد. آیا این به جهت آن نیست که بشر با پشت‌کردن به انبیاء به خود واگذاشته شده؟

ثابت مطلق خدا است، زیرا او احد است و چند وجه ندارد که هر روز یک وجه از وجوه او بر او غالب باشد. در همین راستا هرکس به مقام توحید برسد و وجوه مختلف خود را در ذیل نور توحید به یگانگی بکشاند، دارای شخصیت ثابت می‌شود. به همین جهت می‌گوئیم موی‌الموحدين **♦** از ثابتهای بشریت‌اند چون به مقام توحید کامل رسیده‌اند و به احد وصلاند و لذا مظهر احد می‌باشند و این یک قاعده است که هرکس به اندازه‌ای که به خدا نزدیک بشود مقام وحدانی می‌گردد، در آن مقام، کثرت‌ها در روح توحیدی آن انسان فانی می‌شوند- مثل خدا که صفات او در ذات او فانی است- انسانی که همه‌ی ابعاد و گرایش‌هایش در ذیل نور توحید فانی شد دیگر آن طور نیست که امیالش منشأ تصمیم‌گیری‌های او شوند و امروز یک چیزی بگوید و فردا پشیمان بشود چیز دیگری بگوید. به همین جهت شما ملاحظه می‌کنید پیامبر خدا **ﷺ** از روز اول بعثت تا روز آخر رحلت یک سخن دارند زیرا منور به علم الهی‌اند و در مقام عصمت قرار دارند و این در مورد همه معصومین صادق است. اگر پیامبر خدا **ﷺ** و ائمه‌ی معصومین **علیهم‌السلام** در روز آخر نسبت به روز اول عالم‌تر باشند، به این معنا است که در روز اول علمشان با نقص همراه بوده و عملاً آن‌ها در مقام هدایت کاملی نبوده‌اند، در حالی که خدای هادی از طریق انبیاء هدایت ناقص برای ما نمی‌آورد، این‌که گفته می‌شود ائمه‌ی ما و پیامبران همیشه معصوم‌اند - حتی در طفولیت- مبتنی بر همین قاعده است.

راز ماندگاری شیعه

این مقدمه را از این جهت عرض کردم که بدانیم ما در عالم معرفت به کجا نظر داریم و نقش حضرت موی‌الموحدين **♦** و سایر ائمه **علیهم‌السلام** در ماندگاری شیعه از این قرار است که عرض شد و به همین جهت شیعه در طول تاریخ همواره نسبت به اهدافی که انتخاب کرده با موفقیت جلو رفته است. یک دانشمند سوئدی به عنوان درد و دل می‌گوید:

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 «ای مردم! ما در ابتدای رنسانس طوری برنامه ریزی نکردیم تا به آنچه که فعلاً بعد از چهارصد سال با آن روبه رو شده ایم، برسیم. ولی طوری زندگی را شروع کردیم که ناخواسته به این نتایج می‌رسیدیم.» بعد می‌گوید:  
 «ابتدا از مرگ ترسیدیم و روحیه‌ی مرگان‌دیشی را به حاشیه بردیم.»

قرآن می‌فرماید: تمام مصیبت‌ها و انحراف‌ها از مسیر صحیح از آنجا برای یک ملت پیش می‌آید که قیامت را فراموش می‌کند. می‌فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْعَذَابِ»<sup>4</sup> برای آن‌هایی که از مسیر خداوند منحرف شدند عذاب دردناکی است، به جهت آن که روز عذاب را فراموش کردند. راز این‌که ملت‌های هلاک‌شده نتوانستند پیامبرها را درک کنند آن بود که جایگاه خود را در ابدیت فراموش کردند. علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» می‌فرماید در مباحث معرفت دینی خوب است که ابتدا «معاد» بحث شود و جایگاه ابدی انسان با آن شرایط خاصی که برایش پیش می‌آید تبیین گردد، بعد از آن‌که مخاطب ما از خود سؤال می‌کند من در آن عرصه و با آن شرایط خاص چگونه باید باشم تا بتوانم خود را تحمل کنم و سعادتمند باشم؟ این جا است که عظمت نبوت معلوم می‌شود و انسان‌ها دامن پیامبران را می‌گیرند تا با رعایت شریعت الهی در ابدیت خود در عالی‌ترین شرایط به‌سربرند.

اگر کسی مرگ را نفهمد همه‌ی موضع‌گیری‌هایش غیر عادی می‌شود و انصافاً آن دانشمند سوئدی متوجه نکته‌ی خوبی شده و تأکید قرآن بر روی قیامت به جهت آن است که جامعه گرفتار مواضع انحرافی نشود. می‌گوید:

«ما در ابتدا از مرگ ترسیدیم و روحیه‌ی مرگان‌دیشی را به حاشیه بردیم و برای آن‌که از دست مرگ آزاد شویم، انرژی‌های خود را برای دفع مرگ صرف کردیم و در نتیجه اسلحه‌های مخوف ساختیم، چون می‌خواستیم مرگ را بمرانیم و در نتیجه مرگ با چهره‌ای وحشتناک به ما رو کرد.»

چون وقتی خواستیم با ساختن اسلحه‌های مخوف مانع کشته‌شدن خود شویم، رقیب ما نیز با اسلحه‌های مخوفتر با ما مقابله خواهد کرد، تا دیروز من شمشیر داشتم با شما می‌جنگیدم، شما هم شمشیر داشتی با من می‌جنگیدی، در آن شرایط تا حدی می‌توانستیم ضربه‌ی رقیب را پیش‌بینی کنیم، حالا من مسلسل می‌سازم که تو را غافلگیر کنم، تو هم بمب و موشک می‌سازی که من را غافلگیر کنی. این نه‌تنها یک مرگ غافلگیرانه است بلکه دیگر جنگ دو به دو نیست. جنگی است که در یک لحظه یک شهر با تمام غافلگیری به هوا می‌روند. در ادامه در راستای ترس از مرگ و غفلت از مرگان‌دیشی می‌گوید:  
 «و لذا مرگ با چهره‌ای وحشتناک‌تر به ما رو کرد. و ما باز از مرگ ترسیدیم و در راستای به حاشیه‌بردن مرگ، قبرستان‌ها را به حاشیه‌های شهرها بردیم تا مرگ را نبینیم.»

در حالی که مستحب است قبرستان‌ها کنار شهر باشند تا آدم بتواند با دیدن قبرستان‌ها متذکر مرگ خود شود و به راحتی بتواند به اموات سر بزند و برکاتی برای خود و اموات به وجود آورد. متأسفانه بعضی از مسئولان ما با سفر به اروپا و الگوگیری از آن‌ها، قبرستان‌ها را از منظر مردم دور ساختند. آن دانشمند می‌گوید:

«قبرستان‌ها را به حاشیه شهرها بردیم تا به یاد مرگ نیفتیم و این کار تصور مرگ را برایمان وحشتناک‌تر کرد - زیرا زندگی بعد از مرگ آنچنان مبهم شد که نخواستیم کوچکترین فکری در مورد آن داشته باشیم - و پیران خانواده را که یادآور مرگ بودند و متذکر مقدمه‌ی مردن، از صحنه‌ی زندگی دور کردیم تا

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 یادآور آن مرگ در کنار زندگی ما نباشند و آن‌ها را به  
 آسایشگاه سالمندان سپردیم. در نتیجه پیری‌مان با چهره‌ی  
 افسرده‌تر و دردناک‌تری برایمان نمایان شد.» چون می‌دیدیم آینده  
 ما نیز حضور آسایشگاه سالمندان است «و پیران که سینه‌ی آن‌ها  
 صندوقی از حکمت و تجربه بود و حوصله‌ی زیادی داشتند تا تجربه  
 خود را به فرزندانمان منتقل کنند و سینه‌ی فرزندانمان به  
 سینه‌ی پیرانمان وصل شود و حکمت گذشته میراث آینده‌گان گردد، از  
 صحنه زندگی دور شدند. آری پیران رفتند و کودکان با همه  
 کودکی، برنامه‌ریز زندگی ما شدند.»  
 این یکی از مشکلاتی است که در جامعه‌شناسی امروز مطرح  
 است؛ می‌گویند «جامعه‌شناسی کودک‌محوری یا کودک‌سالاری» و همه  
 نگرانند که کودکان برنامه‌ریز زندگی‌ها شده‌اند و نمی‌دانند علت  
 آن چیست؟<sup>5</sup>

5 - متخصصان تعلیم و تربیت دلیل فرزندسالاری را با دیدی کلی‌تر، ناآگاهی والدین از  
 چگونگی روش‌های فرزندپروری بیان می‌کنند و می‌گویند: ناتوانی والدین در هدایت تربیتی صحیح  
 فرزندانشان باعث می‌شود به مرور زمان نقش تربیتی و هدایتی‌شان را در خانواده رها کنند و همه‌ی  
 توانشان را در برآورده کردن نیازهای مادی کودکانشان متمرکز کنند و تسلیم خواسته‌ی  
 فرزندان‌شان شوند.

کارشناسان تعلیم و تربیت معتقدند بعضی از والدین امروزی هنوز یاد نگرفته‌اند پدر و  
 مادر باشند و هرچند در نسل‌های گذشته اصول تربیتی نسل به نسل از پدربزرگ و مادربزرگ‌ها به  
 پدر و مادرها و از آنها به فرزندان‌شان به ارث می‌رسید، اما حالا این اصول به دست فراموشی  
 سپرده شده‌اند. به عبارتی دیگر هرچند از حدود 70 سال پیش تاکنون فرزندپروری در دنیا، در  
 جهت آسان‌گیری و انعطاف بیشتر پیش می‌رود، اما این سهل‌گیری نباید به مرحله رها کردن تربیت  
 برسد.

آلبرت وونش کارشناس امور تربیتی و مدیر اداره جوانان کاتولیک در شهر نویس، اخیراً  
 کتابی تحت عنوان «دام‌های نازپروردگی» به رشته تحریر درآورده است. به اعتقاد نویسنده،  
 والدین و کودکان با هم، در این دام گرفتار می‌آیند. رفاه اجتماعی، پیشرفت سریع تکنولوژی  
 های جدید و فرهنگ کودک‌پرستی، همه و همه از جمله عواملی است که موجبات نگرانی والدین را  
 فراهم کرده است. عده‌ی بسیاری از دست‌اندرکاران تعلیم و تربیت خود را در برخورد با مشکلات  
 کنونی در ارتباط با تربیت نسل جدید ناتوان می‌بینند. آنها این احساس را دارند که همواره  
 مرتکب اشتباه می‌شوند، حتی اگر درست‌ترین کار را در راستای تربیت کودکان انجام دهند.  
 آقای گرونیروان‌شناس آلمانی می‌گوید: «رفته رفته بر شمار پدران و مادرانی که قادرند تمام  
 نیازهای مادی کودکان خود را برآورده کنند، افزوده می‌شود و این عامل موجب می‌شود که روند  
 نازپروردگی کودکان تشدید شود. در نتیجه تربیت نسل جدید مسیر تازه‌ای یافته است و آن هم در  
 جهت تأمین تمام نیازهای رنگارنگ کوچولوهاست.»

برخی از والدین مغرور هیچ کاری ندارند، جز این که تمام حواس خود را متوجه فرزندان  
 عزیزشان بکنند. آن‌ها هیچ خواسته مشخصی از کودکان خود ندارند و صرفاً به تمجید از آنها  
 می‌پردازند و آن‌ها را انسان‌هایی منحصر به فرد تلقی می‌کنند. چنین کودکانی در مدرسه و کوچه  
 و خیابان، به محض روبه‌رو شدن با کوچک‌ترین مشکلی، فوراً به سراغ معلمان یا پدر و مادر خود  
 می‌روند و نزد آن‌ها شکایت می‌کنند. والدین آن‌ها نیز مدام به مدرسه می‌روند تا نسبت به نحوه  
 رفتار با کودکان دلبنده‌شان توسط سایر دانش‌آموزان اعتراض کنند.

پدیده‌ی نازپروردگی در این مورد به حمایت بیش از حد از کودکان مربوط می‌شود. آقای گرونیرو  
 بر این باور است که بروز درگیری و دعوا میان دانش‌آموزان در راه مدرسه یا خانه، امری عادی  
 است و نباید موجب نگرانی والدین شود. این روزها شاهد پدیده‌ای غیرعادی در اغلب مناطق شهری  
 هستیم و آن این‌که بسیاری از والدین با اتومبیل شخصی، کودکان‌شان را به مدرسه می‌برند و در  
 پایان روز نیز آن‌ها را با اتومبیل به خانه باز می‌گردانند. این کار مثل آن است که بخواهیم  
 از روبه‌رو شدن فرزندانمان با جهان واقعی جلوگیری کنیم. در اغلب موارد، این سرویس رفت و  
 برگشت برای دانش‌آموزان بزرگ‌تر نیز وجود دارد و بدین ترتیب رشد توانایی‌های اجتماعی در  
 میان نوجوانان محدود می‌شود. دانش‌آموزانی که در منزل با پدیده‌ی نازپروردگی روبه‌رو هستند،  
 در مدرسه نیز به قوانین و مقررات تن نمی‌دهند؛ زیرا آن‌ها هر خواسته‌ای را به منزل‌های نوعی  
 فشار غیرعادی و ستم در حق خود می‌پندارند؛ چون در خانه از آنان هیچ چیز نمی‌خواهند. حتی در  
 برخی موارد مشاهده می‌شود که چنین دانش‌آموزانی، هم کلاسی‌های زنگ خود را تحت فشار قرار  
 می‌دهند. در واقع، انگیزه‌ی آن‌ها از دست‌یازیدن به چنین کاری به قرار زیر است: «تو با این  
 کارها سطح انتظارات را بالا می‌بری، در این شرایط ما بیشتر از پیش، از جانب معلم تحت فشار  
 قرار می‌گیریم. اگر جلوی خودت را نگیری با مشکل روبه‌رو خواهی شد.»

در هر حال، صرف نظر از وضعیت خانوادگی پدر و مادر، آنچه بیشتر موجبات نگرانی  
 کارشناسان را فراهم کرده است، نوعی رابطه میان کودکان و والدین است که روز به روز  
 مشکل‌سازتر از پیش می‌شود. اصولاً والدین بسیار بیشتر از گذشته در زندگی خصوصی کودکان خود  
 دخالت می‌کنند. چنین کودکانی، هیچ‌گاه نمی‌توانند به تنهایی با مشکلات خود روبه‌رو شده و به حل  
 و فصل آن‌ها بپردازند. این حمایت بیش از حد از کودکان در نهایت ممکن است موجب گوشه‌گیری آن‌ها  
 شده یا اعتماد به نفس را از ایشان سلب کند. همچنین عصبانیت و پرخاشگری از جمله واکنش‌های

راز ناکامی ملتها

قرآن می‌فرماید: «نُرِي فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ جُنُودَهُمَا مِنْهُمْ مَا كَانُوا يَحْذَرُونَ»<sup>6</sup> به فرعون و هامان و لشکریانشان نشان دادیم آنچه را از آن حذر می‌کردند. دقیقاً با همان چیزی که می‌خواستند از آن فرارکنند روبه‌رو شدند. این سرنوشت هر امتی است که از انبیاء الهی روی برگرداند. در صورتی‌که اگر مردم مصر و حاکمان آن به حضرت موسی **♦** رو کرده بودند هرگز گرفتار چنین سرنوشت ناخواسته‌ای نمی‌شدند. آیا اگر غرب در ابتدای رنسانس متوجه کسانی می‌شد که متذکر ابدیت آن‌ها بودند به چنین روزگاری گرفتار می‌شد که حالا همه چیز دارد ولی خود را و آرامش خود را از دست داده است.

تجربه‌ی تاریخی در کنار معارف الهی روشن می‌کند که ما وظیفه داریم هرگز از عهد علوی فاصله نگیریم و همواره با آن حضرت - به عنوان ثابت همه‌ی زمان‌ها - زندگی کنیم و از این نترسیم که می‌گویند: «دوره‌ی علی **♦** گذشته است» و شما را متهم می‌کنند که به گذشته‌ای تعلق دارید که کهنه شده. در حالی که اگر متوجه باشیم همواره در عالم ثابتاتی هست که کهنگی بر نمی‌دارند، متوجه می‌شویم کسانی کهنه می‌شوند که ثابتات خود را گم کرده‌اند. همیشه در طول تاریخ، حرف اصلی حرف انسان‌هایی است که با اتصال به ثابت مطلق، جامعه را از روزمرگی‌ها نجات می‌دهند و به حقایق متصل می‌کنند. حرف و زندگی دیگران رفتنی است. شیپورچی‌های حضرت ثامن‌الائمه **♦** می‌گویند: «دور، دور، دور امام‌رضاست»، و به‌واقع هم همین‌طور است. همیشه دور، دور امامان معصوم **ؑ** است. اساساً از همان ابتدای خلقت، دور، دور محمد **ﷺ** و اهل‌البیت آن حضرت بوده و هست چون آن‌ها صورت تامه‌ی نبوت و ولایت‌اند و همه‌ی پیامبران متوجه صورت تامه‌ی نبوت و ولایت بودند و به آن‌ها متوسل می‌شدند. حضرت رضا **♦** می‌فرمایند: «لَمَّا أَشْرَفَ نُوحٌ **♦** عَلَى الْغَرَقِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَدَفَعَ اللَّهُ عَنْهُ الْغَرَقَ وَ لَمَّا رَمِيَ إِبْرَاهِيمَ فِي النَّارِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَ اللَّهُ النَّارَ عَلَيْهِ بَرْدًا وَ سَلَامًا وَ إِنَّ مُوسَى **♦** لَمَّا ضَرَبَ طَرِيقًا فِي الْبَحْرِ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَجَعَلَهُ يَبَسًا وَ إِنَّ عِيسَى **♦** لَمَّا أَرَادَ الْيَهُودُ قَتْلَهُ دَعَا اللَّهَ بِحَقِّنَا فَنَجَّى مِنَ الْقَتْلِ فَرَفَعَهُ إِلَيْهِ»<sup>7</sup> وقتی نوح مشرف به غرق‌شدن بود خدا را به حق ما قسم داد غرق از او برطرف گردید. وقتی ابراهیم را در آتش افکندند، خدا را به حق ما قسم داد خداوند آتش را بر او سرد و سلامت قرار داد و حضرت موسی وقتی به دریا رهسپار شد خدا را به حق ما قسم داد خداوند آن را خشک کرد و هنگامی که یهودان تصمیم به کشتن عیسی گرفتند، عیسی خدا را به حق ما قسم داد از کشته‌شدن نجات یافت و خدا او را به سوی خود بالا برد.

از اول تاریخ حرکت تاریخ برای ظهور حضرت خاتم‌الرسال بوده و ائمه‌ی معصومین **ؑ** می‌فرمایند: «لِأَنَّا كُنَّا وَاحِدٌ وَأَوْلْنَا مُحَمَّدٌ وَ آخِرْنَا مُحَمَّدٌ وَ أَوْسَطْنَا مُحَمَّدٌ وَ كُنَّا مُحَمَّدٌ»<sup>8</sup> همه‌ی ما دارای یک حقیقت هستیم، اول ما محمد است، آخر ما محمد است و بین ما نیز محمد است، همه‌ی ما محمد هستیم.

احتمالی کودکان در قبال این رویکرد والدین محسوب می‌شود. بی‌سبب نیست که رفته رفته بر شمار بزهکاران جوان و نوجوان افزوده می‌شود. تنها در جمهوری فدرال آلمان شمار بزهکاران زیر چهارده سال از سال 1993 تا 1998 حدود یکصد و پنجاه هزار نفر افزایش را نشان می‌دهد. منبع: اشپیگل، 14 اوت 2000 (79/5/24) برگرفته از سایت <http://www.hawzah.net/fa/MagArt.html?MagazineArticleID> این‌ها همه به جهت آن است که ثابتات انسانی یعنی پیامبران که متذکر ابدیت‌اند به حاشیه می‌روند و در نتیجه پیران می‌روند و کودکان محور می‌شوند.

<sup>6</sup> - سوره‌ی قصص، آیه‌ی 6.

<sup>7</sup> - بحار الأنوار، ج 26، ص: 325.

<sup>8</sup> - بحار الأنوار، ج 26، ص: 6.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....

### برکات برخورد با آثار حکیمان

در رابطه با رجوع به ثابتهای عالم ابتدا باید متوجه باشیم حرفهای سطحی و زودگذر، عمر ما را در انواع پریشانیها تمام می‌کند و باید رجوع ما به اندیشه‌هایی باشد که خودشان گرفتار روزمرگی‌ها نیستند. ما در برخورد با کتابهای امثال حضرت امام و شهید مطهری و علامه طباطبائی، اگر به این نتیجه رسیده‌ایم که واقعاً از سطحی‌بودن و ناپایداری خسته شده‌ایم، یک‌طور برخورد می‌کنیم ولی اگر نگران سطحی‌بودن و ناپایداری بودن نباشیم حتی اگر کتابهای این بزرگان را هم بخوانیم طوری برخورد نمی‌کنیم که به مقصد اصلی نویسندگان آن کتابها دست بیابیم. اگر ما بنا نداشته باشیم از سطح زندگی به عمق آن هجرت کنیم وقتی هم با سخنان علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در میزان روبه‌رو می‌شویم صرفاً حرفهای ساده‌ی سخنان ایشان را در می‌آوریم، در حالی که این روش، روش برخورد با کتاب و آثار حکیمان نیست. باید از خود پرسید در برخورد با آثار حکیمان بنا دارید حقایقی را که به راحتی در دسترس همه قرار نمی‌گیرد و خدا به یک عده‌ای لطف کرده و به آنها داده است، پیدا کنیم و یا می‌خواهید در برخورد با آثار آن بزرگان اطلاعاتی بر اطلاعات گذشته‌ی خود اضافه کنید، بدون آنکه بخواهید اصل سخنان را از فرع آنها تفکیک نمائید؟

قرآن می‌فرماید: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»<sup>9</sup> خدا بهتر می‌داند رسالتش را در کجا قرار دهد. هنر انسان‌ها باید این باشد که از آنچه خداوند در اختیار پیامبرش قرار داده استفاده کنند. در همین راستا خداوند به امثال حضرت امام خمینی و علامه طباطبائی «رحمة الله علیهما» نکاتی ارزانی داشته که بشر امروز سخت نیازمند آن است. ما چکار داریم که چرا خدا آن معارف را به ما نداده، به این نکته کار داشته باشیم که خداوند خواسته ما آن معارف را از طریق آن بزرگان به دست آوریم. مثل این است که کسی بگوید چرا خدا آب را «تر» کرد تا ما از طریق آب سیراب شویم، چرا سیرابی را به خود ما نداد. هنر ما آن است که به کمک آب، خود را سیراب کنیم. همان‌طور که آب پاسخ خداوند است به تشنگی ما، آثار علمایی مثل امام و علامه جوابگویی خداوند است به نیاز ما در جهان امروز. اهمیت کار آنها وقتی درست روشن می‌شود هیچ سخنی در عرض سخنان این بزرگان راه‌گشای رفع مشکلات بشر امروز نیست. زیرا اینان به جای دنبال‌روی از تفکر مدرن بنا دارند بشریت را به حقایق ثابت عالم راهنمایی کنند. آدم هوشیار نمی‌گوید چرا خدا مرا پیامبر نکرد، تا من هم معصوم بمانم، می‌فهمد اگر خواست گناه نکند و معصوم بماند به انسان‌های معصوم نزدیک شود، باید از نعمت‌های خدا استفاده کند و نتیجه بگیرد. وقتی متوجه شدیم این بزرگمردان - در کنار انبیاء و اولیاء - معارفی را به دست آورده‌اند که جوابگوی نیاز امروز ما است چرا در گرفتن آن معارف کوتاهی کنیم؟ حقیقت این است که خدا از دریچه‌ی قلب اینها چیزهایی به ما داده است تا ما از اشکالاتی که امروزه در زندگی بشر مدرن پیش آمده عبور کنیم. متأسفانه در زمانه‌ای قرار گرفته‌ایم که افراد هر وقت هر چیزی دلشان خواست برای خود مشروع می‌دانند حتی همجنس‌بازی را، آیا راهی برای عبور از چنین روحیه‌ای می‌شناسید. آیا تنها رضایت فرد باید ملاک عمل باشد؟ یا فضیلتها و باورهای ثابتی هست که اگر بشریت از آنها جدا شود به هلاکت خود نزدیک می‌شود؟

در بحث نبوت و امامت و ولایت، موضوعی مطرح می‌شود که بیشترین استفاده از قرآن را کسی می‌برد که بیشترین حق‌خواهی را دارد. و از آنجایی که رسول خدا ﷺ قبل از نزول وحی با تمام وجود به دنبال حقیقت بودند آن حضرت بیش از همه به قرآن ایمان آوردند و از قرآن استفاده می‌کنند و قرآن هم در تأیید ایمان پیامبر ﷺ به وحی الهی می‌فرماید: «آمَنَ الرَّسُولُ

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْهِ مِنْ رَبِّهِ وَ الْمُؤْمِنُونَ»<sup>10</sup> رسول خدا به آنچه از طرف خدا به سوی او نازل شد ایمان آورده و مؤمنین نیز ایمان آورده اند. یعنی نه تنها اولین کسی که به وحی ایمان آورد خود پیغمبر بود بلکه ایمان او از ایمان سایر مؤمنین جدا است، چون در آیهی مذکور ایمان رسول خدا را به طور مجزا ذکر کرده است. برای این که آن حضرت از همه بیشتر به دنبال حق بود و خداوند هم او را شایسته چنین معارفی و چنین مسئولیتی یافت. زیرا حضرت در آن دوران متوجه بودند در شرایطی قرار دارند که اعمال انسانها به هیچ حقیقت ثابتی تکیه ندارد. و طالب حقیقت شدند و شایسته وحی الهی گشتند.

### لازمه‌ی استفاده از میزان

تأکید بنده در این جلسه در رابطه با چگونه استفاده کردن از تفسیر میزان است، که اگر بنا دارید با رجوع به میزان به دنبال حرفهای ساده و آسان باشید چرا می‌خواهید به تفسیر میزان رجوع کنید؟! بروید به سراغ تفسیرهای ساده‌ای که به همین منظور نوشته شده. برای ورود به تفسیر میزان ابتدا باید این خیزش و عزم در شما ایجاد شده باشد که می‌خواهید از طریق قرآن و در نگاه انسان متفکری که به خوبی ناکامی‌های بشر امروز را می‌شناسد، نیازهای امروز خود را از زاویه علوم انسانی برآورده سازید و بدانید علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» بنا دارد در مقابل ساختاری که جهان مدرن به بشریت تحمیل کرده، ساختار قرآنی را در فضای امروز متذکر شود و به همین جهت تأکید می‌کنم تفسیر میزان برای انسان‌هایی که می‌خواهند به عمق موضوعات انسانی دست یابند حرف دارد. اگر رسیده‌اید به این که ساختارهای موجود جهان به جهت غفلت از عالم قدس و معنویت دچار معضل اساسی است و می‌خواهید در مسائل معرفتی اسلام قله‌ها را طی کنید، یکی از بهترین راه‌های معرفت، تفسیر میزان است. اما کسی هنوز به این آگاهی نرسیده است، اگر سراغ میزان برود، نمی‌تواند با روح آن ارتباط برقرار کند، هر چند نکاتی از آن بیاموزد. ابتدای انقلاب یک ادایی پیدا شد به نام «فیلسوف شدن»، در آن فضا افرادی هم که استعداد فلسفی نداشتند سعی می‌کردند ادای فلسفه‌دانی در آورند و نه تنها بقیه را به زحمت می‌انداختند خودشان را هم اذیت می‌کردند چون می‌خواستند ادعای فیلسوف بودن داشته باشند در حالی که ناتوانی فکر خود را در فهم آن موضوع پنهان می‌کردند برای حفظ یک آبروی دروغین. به گفته مولوی:

ما چرا چون مدعی پنهان کنیم.....بهر ناموس مزور جان کنیم  
 نمی‌خواهم بگویم فیلسوف شدن هنر است، می‌خواهم بگویم بالاخره یک نوع عقل است، هیچ وقت کسی با عقل تجربی و عقل تاریخی نمی‌تواند عقل فلسفی داشته باشد، عقل فلسفی استعداد دیگری می‌خواهد، لازم هم نیست همه فیلسوف باشند. در آن زمان یک آشفته بازاری شده بود، می‌دیدید طرف بدون حساب قواعد فلسفی را همه جا به کار می‌برد بدون این که بین اعتبار و حقیقت تفکیک کند و چه در دسرهایی برای خودش و دیگران درست کرده بود. عزیزان! مواظب باشند اگر نمی‌توانید با روح میزان ارتباط برقرار کنید بدانید برای کار دیگری ساخته شده‌اید، مسیر خدمت شما به جامعه در آن کاری است که روح شما در آن کار احساس راحتی می‌کند. گفت:

هر کسی را بهر کاری ساختند.....میل آن اندر دلش انداختند  
 این را شنیده‌اید که آیت‌الله خوئی «رحمة الله علیه» به کمک آیت‌الله بهجت «حفظه الله تعالی» با آیت‌الله قاضی طباطبائی آشنا شدند، داستان هم مفصل است. چون مرحوم آیت‌الله خوئی خیلی گرایش به جریان‌های عرفانی نداشتند، نقد مختصری به آیت‌الله قاضی از طرف ایشان شده بود. آیت‌الله قاضی فرموده بودند: خودش می‌آید و بالاخره هم آیت‌الله خوئی خدمت ایشان می‌روند. قضیه به این شکل بوده که آیت‌الله بهجت در درس خارج آیت‌الله خوئی نقدهای پخته‌ای می‌کردند،

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 يك بار بالاخره آقای خوئی آقای بهجت را کنار می‌کشند و می‌گویند: شما اینها را از کجا می‌گویید؟ پیش کسی می‌روی درس می‌خوانی؟ آیت‌الله بهجت موضوع را منحرف می‌کنند و می‌گویند: شما هم يك سري به آیت‌الله قاضی بزنید، بالاخره آقای خوئی را به طرف آیت الله قاضی می‌کشانند. و آیت‌الله قاضی يك دستورالعملی به آیت‌الله خوئی می‌دهند؛ که این کار را بکنید تا نتایجی بگیرد. آیت‌الله خوئی هم دستور را چهل روز عمل می‌کنند، و در نتیجه تمام سیر زندگی‌شان را در مقابل خود می‌یابند حتی تا آنجا که در مقام فتوا قرار می‌گیرند و تا آنجایی که مؤذن می‌گوید: «ایها الناس! سیدابوالقاسم خوئی به ملکوت اعلی پیوست». بعد از این قضیه آیت‌الله خوئی از مرحوم آیت الله قاضی خواهش می‌کنند که يك دستورالعملی بدهید تا من هم وارد این میدان بشوم. آقا هم يك دستورالعمل دیگری می‌دهند. آیت‌الله خوئی می‌گویند که همه کارها را آماده کرده بودم يك بعد از ظهری نشسته بودم، که دستور را شروع بکنم و ذکرى که دستور داده بودند را بگویم، با این که ذکر خیلی آسانی بود اما آن ذکر یادم رفت. يك کمی فکر کردم، یادم نیامد. بعد به خودم گفتم: سید ابوالقاسم! تو اهل این کارها نیستی، تو برو فقهت را درس بده، بگذار یکی دیگر دنبال عرفان برود.<sup>11</sup> آیت‌الله خوئی از لحاظ فقهی و شاگردپروری بسیار موفق بودند ولی وقتی متوجه شدند اهل آن نوع عرفان نیستند به کاری پرداختند که استعداد آن را داشتند.

تأکید بنده این است که کسانی باید به تفسیر میزان رجوع کنند که روحشان آماده است از طریق آن تفسیر تغذیه شود و مطالب مطرح شده در آن تفسیر را - در عین ظرائفی که دارد- غذای جان خود می‌دانند.

در برخورد با میزان باید این را بدانید که یکی از خصوصیات علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» موجزگوئی و کتوم بودن است، یعنی طوری سخن می‌گویند که فقط کسی که اهل است می‌تواند مطلب را بگیرد. از آیت‌الله حسن زاده پرسیده بودند: این دو برادر، یعنی «سیدحسن طباطبائی» و «سیدحسن طباطبائی» را چگونه دیدید؟ فرموده بودند: «سیدحسین»، کتوم است و «سیدحسن» بذول بود.<sup>12</sup> به همین جهت شما در میزان با کسی روبه‌رو هستید که بسیار کتوم است و مسائل را خیلی عریان نمی‌گویند، شما باید هنر این را داشته باشید و آن پنهانی‌ها را هم بیابید، این روش جدش علی ♦ هم هست که مولوی در خطاب به حضرت عرض می‌کند:

از تو بر ما رفت، چون داری نهان؟! می‌فشانی نور چون مه بی‌زبان این هنر مولوی است که می‌فهمد حضرت علی ♦ بدون سخن گفتن، همچون ماه نورافشانی می‌کند و لذا پنهانی‌ها را می‌بیند و می‌گوید: ای علی! تو چطوری می‌خواهی پنهان کنی؟! می‌خواهم عرض کنم وقتی متوجه باشیم علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» کتوم اند و حقایق را به صورتی پنهانی مطرح می‌کنند باید خود را آماده کنید که بتوانید آن پنهانی‌ها را بیابید و به همین جهت هر روحی نمی‌تواند با میزان روبه‌رو بشود.

حتماً شنیده اید؛ آیت‌الله طباطبائی راجع به معاد به آن صورتی که در مکتب حکمت متعالیه مطرح است بحثی را باز نکرده اند

آیت‌الله جوادی آملی «حفظه الله تعالی» می‌فرمایند: مرحوم علامه «رحمة الله علیه» آنگاه که درس اسفار به مبحث معاد که بعد از سفر نفس است، رسید، دیگر درس اسفار را ادامه ندادند و معاد را به شکل علی برای طلاب تدریس نکردند و در بیان راز آن می‌فرمودند: «زمان بحث معاد نرسیده است، هنوز خدای سبحان مسأله معاد را روزی حوزه‌های علمی نکرده است که انسان بتواند مباحث معاد را علی تدریس کند. چون هر علمی رزق الهی است و این روزی نیز مربوط به

<sup>11</sup> - رجوع شود به <http://www.rasekhoon.net/article/show-28227.aspx>

<sup>12</sup> - علامه حسن زاده آملی می‌فرمودند: روزی جناب علامه طباطبائی که در خدمتشان بودم، فرمودند: اخوی را چگونه یافتید؟ عرض کردم: «جناب آقا! اخوی اخوی است. با این تفاوت که آن اخوی خیلی بذول است و این اخوی خیلی کتوم». آقای الهی خیلی بذول بود و آن جناب به علی خیلی کتوم و هر دو به حق بودند. منبع: کتاب جمع پراکنده برگرفته از سایت صالحین



جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 عصري خاص است و مصري و نسلي دارد تا - إن شاء الله- آن‌ها آماده بشوند و هنوز چنین نشده است. گاهی نیز تعارف می‌کردند که شما مباحث معاد را بنویسید ولي می‌فرمودند که هنوز وقتش نرسیده است.<sup>13</sup> با این‌که فرمودند بحث معاد هنوز برای حوزه زود است، ولی با همان روحیه‌ی کتوم بودن در سطوری بسیار مختصر حرف اصلی را زده‌اند ولی مطالب را در پرده می‌گویند تا فقط اهلش بگیرد. با همه این دقت‌ها و رعایت عدم آمادگی زمانه برای مباحث عمیق، عده‌ای آن کتاب‌فروشی که کتابهای ایشان را چاپ می‌کرد آتش‌زدند، و مسلم به تحریک‌انگیزی آتش زدند که می‌فهمیدند این سید بزرگوار حرف‌هایی دارد غیر از حرف‌هایی که در جوامع دینی به صورت معمولی مطرح است و مردم را به یک برداشت سطحی از دین دلخوش کرده‌اند. البته بنده احساس می‌کنم شرایط تا حدی تغییر کرده و ذهنها بیدار شده و مردم آمادگی پذیرش سطوح عمیق‌تر دین را پیدا کرده‌اند، گویا مصداق آن روایتی که امام سجاد ♦ می‌گویند: «در آخرالزمان متعمقینی پیدا می‌شوند که شش آیه اول سوره حدید و سوره توحید برای آن‌ها آمده»<sup>14</sup> به همین جوانان دوره‌ی ما اشاره دارد. جوانانی که می‌خواهند نکات دقیقی از دین را بفهمند که در مجامع عمومی مطرح نمی‌شود.

جناب آقای دکتر غفاری در کتاب «شریعت صامت» می‌گویند: آقای مطهری می‌گفتند: من یک سطر از میزان را می‌گیرم و گاهی ده جلسه روی آن بحث می‌کنم. ملاحظه کنید که این را شهید مطهری می‌گویند که در قله‌ی معارف اسلامی ایستاده است. همه حرف این است که با میزان باید با روحیه و عزمی خاص برخورد کرد وگرنه از معارف عمیق و بلند آن محروم می‌شوید ولی غرور میزان خواندن برایتان می‌ماند.

این‌که می‌بینید تفسیر میزان در همه محافل دینی مطرح نیست این را یک امر طبیعی بدانید و تصمیم‌نگیرید شرایط را تغییر دهید. سعی کنید روح‌های افراد را آماده کنید تا خودشان متوجه شوند نیازهای اساسی‌شان با میزان برآورده می‌شود. مگر امام صادق ♦ فرمودند: «إِنَّ أَمْرَنَا صَعْبٌ مُسْتَضْعَبٌ لَّا يَحْتَمِلُهُ إِلَّا مَلَكٌ مُّقْرَبٌ أَوْ نَبِيٌّ مُّرْسَلٌ أَوْ عَبْدٌ مُّؤْمِنٌ اِمْتَحَنَ اللَّهُ قَلْبَهُ لِلْإِيمَانِ»<sup>15</sup> قطعاً امر ما دشوار و طاقت فرسا است، نمی‌تواند آن را حمل کند مگر فرشته مقرب، یا پیامبر مرسل، یا بنده‌ای که خداوند دلش را جهت ایمان آزموده است. اساساً آنچه در فرهنگ اصیل اهل‌البیت<sup>علیهم‌السلام</sup> هست روحیه‌ای عمیق است که تنها اندیشه‌های بزرگ می‌توانند از آن دریاهای عمیق صدف‌های گران‌قیمت معارف را در آورند. تنها شیعه، توانست در غوغا و تبلیغات امویان بفهمد در آن خانه چه می‌گذرد همه‌ی حقیقت آن جا است، گویا خداوند مقدر کرده است انسان‌ها حق را در ماوراء غوغاها بیابند.

با این مقدمات خواستم عرض کنم: اگر با دقت کافی وارد تفسیر میزان شوید، بسیاری از نکات عمیق عقیدتی و اخلاقی و عرفانی و سیاسی را به دست خواهید آورد که سراسر قرآن متذکر آن‌ها است و خداوند در لابه‌لای سوره‌ها مطرح نموده است. آیت الله حسینی تهرانی «رحمة الله علیه» در کتاب «مهر تابان» می‌فرمایند: ما چند بار از علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» خواستیم که به ما کتاب «فصوص محی‌الدین» را درس بدهند ولی علامه از ما انتظار داشتند از ایشان بجوایم قرآن را برای ما بگویند. برداشت علامه طهرانی آن بود که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» می‌خواستند بگویند: اگر شما قرآن را با آن دید خاص نگاه کنید، آنچه در فصوص محی‌الدین هم هست به دست می‌آورید. به نظر بنده هم اگر کسی میزان را آن‌طور که میزان است نگاه کند، واقعاً به آن نکات عمیقی که در فصوص مطرح است به خوبی دست می‌یابد، منتها با یک وسعت بیشتر. البته فصوص محی‌الدین هم در واقع یک

<sup>13</sup> - مهر استاد، ص 119.

<sup>14</sup> - الکافی، ج 1، ص 91.

<sup>15</sup> - شیخ صدوق، معانی الأخبار، ص: 407.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
تفسیر قرآن خوبی و می‌تواند مقدمه فهم ظرائفی باشد که در میزان مطرح است.

### روش میزان؛ مانع نفوذ شیطان در تئوری‌ها

خدا به ملت ما کمک کرده است و نور قرآن را بر قلب علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» اشراق نموده تا در حال حاضر از رهنمودهای قرآنی مناسب جهت زندگی در این دوران محروم نباشیم. در زمانی که نظام‌های سیاسی عالم همه معطوف به قدرت است و دغدغه اصلی آنها معیشت در دنیا است، قرآن چشم ما را به حقایقی می‌اندازد که آن حقایق باید باطن نظام‌های سیاسی و اجتماعی و اخلاقی و تربیتی و اقتصادی ما باشند تا معنویت بر ماده‌گرایی غلبه کند و افق بشر از وضع موجود در آید. روش علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در تفسیر میزان روش تفسیر قرآن به قرآن است که بهترین و کارآمدترین شیوه تفسیری قرآن می‌باشد که از اهل بیت<sup>علیهم‌السلام</sup> به ما رسیده. زیرا برای فهم یک متن مقدس دینی، بهترین راه تدبّر در همان متن است. اساس این تفسیر این است که هر آیه از قرآن کریم با تدبّر در سایر آیات قرآنی و بهره‌گیری از آنها تفسیر می‌شود.

امیرالمؤمنین<sup>علیه‌السلام</sup> فرمودند: «فَتَجَلِّيْ لَهُمْ سُبْحَانَهُ فِي كِتَابِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَكُونُوا رَأَوْهُ بِمَا أَرَاهُمْ مِنْ قُدْرَتِهِ»<sup>16</sup> پس خدای سبحان در کتاب خود بی آنکه او را بنگرند خود را به بندگان شناساند، و قدرت خود را به همه نمایاند. حضرت در این سخن ما را تشویق می‌کنند که در قرآن تدبّر کنیم تا قدرت الهی را بنگریم. در جای دیگر می‌فرمایند: «إِنَّ كِتَابَ اللَّهِ لَيُصَدِّقُ بَعْضُهُ بَعْضًا»<sup>17</sup> بعضی از قسمت‌های کتاب خدا، بعضی دیگر را تصدیق می‌کند و نیز می‌فرمایند: «كِتَابُ اللَّهِ تُبْصِرُونَ بِهِ وَ تَنْطِقُونَ بِهِ وَ تَسْمَعُونَ بِهِ وَ يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَى بَعْضٍ وَ لَا يُخْتَلِفُ فِي اللَّهِ وَ لَا يُخَالِفُ بَصَاحِبِهِ عَنِ اللَّهِ»<sup>18</sup> این قرآن است که با آن می‌توانید راه حق را بنگرید و با آن سخن بگویید و به وسیله آن بشنوید. بعضی از قرآن از بعضی دیگر سخن می‌گوید، و برخی بر برخی دیگر گواهی می‌دهد، آیاتش در شناساندن خدا اختلافی نداشته، و کسی را که همراهش شد از خدا جدا نمی‌سازد.

بنا به نظر آیت الله جوادی «حفظه الله»:

«المیزان حقیقتاً برای يك مفسر، دائرة المعارف قرآنی است تا بتواند

دقایق فهم قرآن را به دست آورد. آنچه در تفسیر میزان رعایت شده است جز در روایات معصومین<sup>علیهم‌السلام</sup> در تفاسیر پیشینیان به ندرت دیده می‌شود، شناسایی آیات کلیدی و ریشه‌ای قرآن و در پرتو آن آیات، درهای بسیاری از آیات دیگر را گشودن، کار علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در میزان است. در این روش سخن از کلمه یا کلام مشابه نیست تا فهرست‌ها و لغت‌نامه‌ها راهگشا باشند، بلکه در این روش باید از «المعجم» و کتاب لغت جلوتر رفت و به «وَ عِنْدَهُ مَفَاتِيحُ الْغَيْبِ» رسید و آیات کلیدی را به عنوان «مفاتیح غیب» دید و از آیات کلیدی گره‌های بسته را گشوده و به کمک غرر آیات، سراسر قرآن کریم را درهای باز الهی دید که هیچ جای آن ناگشوده نیست و سپس آیات ریشه‌ای که ظواهر را تغذیه می‌کند، از آیات کلیدی که بواطن قرآن را می‌گشاید جدا کرد. نتیجه‌ی شناسایی آیات زیر بنائی و آشنایی با آیات روبنایی و کیفیت ظهور آیات پایه‌ای در این آیات و نحوه رجوع این آیات روبنایی به آیات گذشته، از نشانه‌های استحکام تفسیر قرآن است که در میزان به خوبی رعایت شده است.

16 - خطبه‌ی 147.

17 - التوحید للصدوق، ص: 255.

18 - خطبه‌ی 133.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن ..... علامه‌ی طباطبایی «قدس سره» با اندکی دقت در میزان معلوم می‌شود مرحوم علامه‌ی طباطبایی «قدس سره» اطلاع نسبتاً وسیع و فراگیری نسبت به تمام ظواهر قرآنی داشته‌اند و لذا هر آیه را که طرح می‌نمایند طوری درباره‌ی آن بحث می‌کنند که سراسر قرآن کریم مد نظر است. و از آن جایی که سیری طولانی و عمیق در سنت ائمه علیهم‌السلام داشته‌اند، هر آیه که طرح می‌شود طوری آن را تفسیر می‌کنند که اگر در بین سنت معصومین علیهم‌السلام دلیل یا تأییدی وجود دارد از آن به عنوان استدلال یا استمداد بهره برداری شود و اگر دلیل یا تأییدی وجود نداشت به سبکی آیه محل بحث را تفسیر می‌نمایند که با سنت قطعی آن ذوات مقدسه تناقض نداشته باشد.

از آنجایی که مرحوم علامه «قدس سره» تبحری کم نظیر در تفکر عقلی داشته‌اند. آیه‌ی مورد بحث را طوری تفسیر می‌نمایند که اگر در بین مبادی عقلی دلیل یا تأییدی وجود داشت از آن دلیل در خصوص معارف عقلی - و نه احکام تعبدی - به عنوان استدلال یا استمداد بهره برداری شود و اگر بحث‌های عقلی در آن باره ساکت بود طوری آیه را معنا می‌نمایند که با هیچ دلیل قطعی عقلی مخالف نباشد، زیرا هرگز بین عقل و وحی تناقض نمی‌باشد چون هرگز دو حجت هماهنگ خداوند مابین نخواهند بود بلکه عقل چراغی است روشن و وحی صراطی است مستقیم که هیچکدام بدون دیگری سودی ندارد.

مرحوم علامه «قدس سره» به همه‌ی حکمات قرآن آشنا هستند و می‌فرمایند برجسته‌ترین آیه‌ی محکمه همانا کریمه‌ی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» است و در شناخت متشابهات نیز مسلمانان و به طور روشن متشابهات را به حکمات که ام کتاب می‌باشند و به منزله‌ی اصل و مادر همه‌ی مطالب قرآنی به‌شمار می‌روند، ارجاع می‌دهند. حکمات را میزان قطعی می‌دانستند و مبانی علوم دیگر را با این میزان که عقل نیز در برابر آن اذعان و خضوع دارد، ارزیابی می‌کنند که این خود نشانه‌ی پیمودن راه راست می‌باشد زیرا حضرت رضا علیه‌السلام می‌فرمایند: «مَنْ رَدَّ مُتَشَابِهَةَ الْقُرْآنِ إِلَى مُحْكَمِهِ هُدًى إِلَى صِرَاطِ مُسْتَقِيمٍ»<sup>19</sup> کسی که متشابه قرآن را به محکم قرآن برگرداند، به راه راست راهنمایی شده است.

مرحوم علامه «قدس سره» آشنای کامل به مبانی عرفان و خطوط کلی کشف و اقسام گوناگون شهود داشتند و لذا در عین دعوت به تهذیب نفس و استفاده‌ی روشن تزکیه از قرآن و حمایت از ریاضت مشروع و تبیین راه دل در کنار راه فکر، هرگز کشف عرفانی خود یا دیگران را معیار تفسیر قرار نمی‌دهند، نهایتاً شهود خود را در صورت صحت، یکی از مصادیق آیه، می‌دانند. البته در تفسیر قرآن آن احتمالی که راه کشف را ببندد و مسیر تزکیه نفس را سد کند، نمی‌پذیرفتند.

مرحوم علامه «قدس سره» از آیات کلیدی قرآن کریم به عنوان «غُرر آیات» یاد می‌فرمایند درباره‌ی آیه‌ی 8 از سوره‌ی طه: «اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى» چنین می‌گویند: «و من غرر الآيات في السورة قوله تعالى اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى...»<sup>20</sup> و همچنین آیات هفتگانه پایان سوره حشر که هم ترغیب به لقای پروردگار از راه مراقبت و محاسبت در آن‌ها مطرح است و هم عده‌ای از اسمای حسنی باری تعالی که هرکدام مجرای فیضی جدا و تجلی علیحده باشد، به حساب آیات اصولی آمده و درباره‌ی آن‌ها چنین فرمودند: «و من غرر الآيات فيها الآيات السبع في آخرها...»<sup>21</sup>.

از آن جایی که مبدء تمام وجودهای خارجی، هستی محض خداوند سبحان است که بدون آن چیزی موجود نخواهد شد و مبدء تمام وجودهای علمی، شناخت آن هستی محض است که بدون معرفت او چیزی شناخته نخواهد شد. از این جهت آیات توحیدی که بیانگر صفات جمال و جلال آن ذات مقدس می‌باشد و وحدت ذات و وحدت مبدء خلق و وحدت رب و مدبر و نیز وحدت معبود را تبیین می‌نماید، از غرر آیات به‌شمار آمده و جزء معارف کلیدی قرآن کریم محسوب می‌شوند که مبدء شناخت سایر آیات می‌باشند، و بدون آن‌ها هیچ آیه‌ای فهمیده نمی‌شود

19 - عیون أخبار الرضا علیه‌السلام، ج 1، ص: 290.

20 - میزان، ج 14، ص 129.

21 - میزان، ج 19، ص 231.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 زیرا این بخش از قرآن عهده دار قواعد کلی قرآن‌شناسی می‌باشد و با نیل به این قواعد کلی، دیگر آیات قرآنی روشن می‌گردد. این روش یعنی از آیات زیر بنائی و معارف کلیدی، پی به سائر آیات بردن همان سیره‌ی مرضیه‌ی ائمه‌ی اطهار<sup>علیهم‌السلام</sup> بوده که مرحوم علامه می‌فرماید: اگر این سبک سابقه‌دار به نسیان سپرده نمی‌شد و ادامه می‌یافت بسیاری از اسرار قرآنی آشکار می‌گشت.<sup>22</sup>

بنا بر این سراسر قرآن کریم متشابه و مثالی همدیگرند و شاید جدا نمودن هر آیه از آیات دیگر و آنها را در تفسیر آیه‌ی مورد بحث ملاحظه نکردن و هر کدام را بریده از جمع دیگران مشاهده نمودن و از آیات دیگر به عنوان دلیل یا تأیید و شاهد مددنگرفتن، یک نحوه تفرقه ایجادکردن بین آیات منسجم و متحد قرآن باشد که بازگشت این نوع تجزیه و پراکنده ساختن اعضای پیکر یگانه‌ی کلام خدا به آن باشد که در قرآن به عنوان یک روش نکوهیده نسبت به قرآن یاد شده، می‌فرماید: «... كَمَا أَنْزَلْنَا عَلَى الْمُقْتَسِمِينَ الَّذِينَ جَعَلُوا الْقُرْآنَ عِضِينَ»<sup>23</sup> آن‌هایی که قرآن را قسمت‌قسمت و جدا کردند. هر آیه را از دیگر آیات که همانند اجزای یک واحد به‌شمار می‌روند، منقطع نمودن خود یک نحو تفرقه‌ی ناپسند است، زیرا آیه‌ای که به دیگر آیات انعطاف دارد نمی‌توان آن را بدون گرایش به مفاهیم آیات دیگر تفسیر کرد.<sup>24</sup>

روش علامه به پیروی از مرحوم آیت‌الله قاضی «احراقی» بود. یعنی آتش‌زدن به هر آنچه به غیر خدا ختم شود. مثلاً به شما می‌گویند: «راست بگو» این یک توصیه‌ی اخلاقی است، با انگیزه‌های مختلف. ممکن است یکی بگوید: راست بگو برای این‌که نجات پیدا کنی، روایت هم همین را می‌گوید.<sup>25</sup> ممکن است یکی بگوید: راست بگو تا آدم محترمی بشوی، یا راست بگو تا امورات در جامعه بگذرد. همه‌ی این‌ها درست است، ولی باید دید کدامیک از این توصیه‌ها احراقی است و در عمل به آن دستور به آنچه غیر از خدا است آتش می‌زنیم. مثل همان که می‌فرمایند: «صُومُوا تَصِحُّوا» روزه بگیرد تا سالم شوید. اما هر کس روزه بگیرد به نیت اینکه «سالم بشود» روزه اش باطل است، چون سلامتی بدن نباید غایت روزه باشد، سلامتی بدن یک هدف ابتدائی است، اگر کسی هدفش از روزه گرفتن این باشد که بدنش سالم باشد، قربةً إلى الله روزه نگرفته و روزه اش باطل است، چنین کسی با روزه گرفتن به موجودیت همین بدن و این دنیا می‌اندیشد، نه تنها به این دنیا آتش نزده بلکه به دنیاداری بیشتر می‌اندیشد. یا وقتی خداوند می‌فرماید: «مَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»<sup>26</sup> جن و انس را خلق نکردم مگر برای این‌که عبادت کنند. عبادت در این آیه هدف متوسط است چون در جایی دیگر می‌فرماید: «وَاعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّى يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ»<sup>27</sup> پروردگار خود را عبادت کن تا به یقین برسی. معلوم می‌شود عبادت مقصد اصلی نیست، مقصد اصلی یقین است و باید رجوع عبادت به آن هدف اصلی باشد و برای رسیدن به هدف اصلی از هر هدف دیگری عبور کنیم.

حالا به مثال «راست گفتن» دقت کنید؛ راست گفتن برای نجات پیدا کردن، نجات پیدا کردن یک مقصد متوسط است. و می‌توان در این عمل به مقصد برتری نظر کرد و آن رسیدن به اصدق واقعی است که خداوند است. قرآن می‌فرماید: «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ حَدِيثًا»<sup>28</sup> چه کسی از جهت خبر دادن از

22 - میزان، ج 1، ص 71.

23 - سوره‌ی حجر، آیه‌ی 91.

24 - به کتاب «سرچشمه‌ی اندیشه» جلد 1، ص 412، تحت عنوان سیره‌ی تفسیری استاد علامه طباطبائی «قدس سره» و به کتاب «شمس الوحی تریزی»، ص 99، تحت عنوان «رویکرد علامه» رجوع شود، که سعی شده متن استاد جوادی به صورت مختصر در اینجا طرح شود.

25 - از رسول خدا<sup>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</sup> داریم که فرموده‌اند: «النَّجَاةُ فِي الصَّدَقِ» (بحار الأنوار، ج 70، ص 14)

26 - سوره‌ی الذاریات، آیه‌ی 56.

27 - سوره‌ی حجر، آیه‌ی 99.

28 - سوره‌ی نساء، آیه‌ی 87.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 خدا راست‌گوتر است؟ و یا می‌فرماید: «وَمَنْ أَصْدَقُ مِنَ اللَّهِ قِيلًا»<sup>29</sup> چه کسی از جهت گفتار از خدا راست‌گوتر است؟ در روش احراقی می‌گوئیم: چون خدا «أَصْدَقُ» است ما با صدق خودمان می‌خواهیم به صفات الهی نزدیک شویم و هیچ هدف دیگری - اعم از محترم بودن در جامعه و غیره - نداریم. چون رسول خدا ﷺ فرمود: «تَخَلَّقُوا بِأَخْلَاقِ اللَّهِ»<sup>30</sup> به اخلاق خدا متخلق شوید. این نوع راست گفتن را راست گفتن احراقی می‌گویند که انسان به هر چیز، غیر از خدا آتش می‌زند. در این روش هر چه انسان صادق‌تر باشد به صدق نزدیک‌تر است. قرآن به ما دستور داده «كُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ»<sup>31</sup> با صادقین باشید، برای این‌که صادقین با اصدق‌اند. این مثال را به عنوان روش احراقی عرض کردم تا روشن شود چگونه در این روش هیچ منیتی برای انسان باقی نمی‌ماند. و این را عزیزان متوجه باشند تمام راه‌های ورود شیطان در قلب ما از آن جایی است که روحیه‌ی احراقی را در خود تقویت کرده‌ایم. روش احراقی یعنی به سیم آخر بزنید و به خدا بگوئید:  
 روی بنمای وجود خودم از ییاد ببر  
 خرمین سوختگان  
 را همه گو باد ببر  
 ما چو دادیم دل و دیده به طوفان بلا  
 گو بیا سیل غم  
 و خانه ز بنیاد ببر  
 دولت پیر مغان باد که باقی سهلست  
 دیگری گوبرو و  
 نام من از ییاد ببر  
 روز مرگم نفسی وعده‌ی دیدار بده  
 وانگهم تا به  
 لحد فارغ و آزاد ببر  
 در روش احراقی، انسان به اصل اصل مطلب نظر می‌کند و در همه‌ی امور - با نفی خود - نظر به حضرت الله دارد.  
 راسل در رابطه با دزدی نکردن می‌گوید: «ما گوساله همسایه را نمی‌دزدیم تا گاو ما دزدیده نشود». با این انگیزه دزدی نکردن غیر از آن است که انسان به جهت رعایت حق افراد به حقوق افراد تجاوز نکند. در نگاه دین شما معتقدید چون این گوساله حق شما نیست به آن حق تجاوز نمی‌کنید وگرنه از حضرت حق فاصله گرفته‌اید، وقتی اسلام می‌گوید: دزدی حرام است، یعنی دزدی تجاوز به حریم الهی است و با ارتکاب به آن، ارتباط انسان با خدا قطع می‌شود. ولی طبق حرف راسل: ما دزدی نمی‌کنیم وگرنه دزد قوی‌تری می‌آید گاومان را می‌دزدد. روح تجاوز به حقوق انسان‌ها در روش راسل عملاً خشکیده نمی‌شود. اگر به طرف بگوییم «عزیزم! دزدی نکن، چون اگر دزدی بکنی سنگ روی سنگ بند نمی‌شود»، به روح تجاوزگری طرف آتش زده‌ایم و نتیجه این نوع توصیه‌ها کوتاه مدت است چون در این روش‌ها منیت انسان باقی است و راه ورود شیطان باز است. در درون این نوع توصیه‌ها شیطان می‌تواند وسوسه کند که بیا راهی به تو نشان می‌دهم که هیچ‌کس نفهمد تو گوساله همسایه را دزدیده‌ای. با این نکات است که عرض می‌کنم روش میزان روشی است که انسان را به عین معنویت وصل می‌کند به طوری که چون و چرهای شیطان دیگر نمی‌تواند در تئوری‌های شما وارد بشود.

**چگونگی روش تفسیر قرآن به قرآن**

با توجه به نکاتی که از قوق حضرت آیت‌الله جوادی «حفظه الله» عرض شد خوب است مختصری ملموس‌تر متوجه روش علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در تفسیر میزان بشویم تا خدا به لطف و کرم خودش آماده‌مان کند از این تفسیر گرانقدر که حاصل بیست‌سال زحمت شبانه‌روزی یک مرد الهی بر روی آیات قرآن است، بهره‌مند شویم.

29 - سوره‌ی نساء، آیه‌ی 122.

30 - بحارالانوار، ج 58، ص 129.

31 - سوره‌ی توبه، آیه‌ی 119.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 عرض شد روش علامه تفسیر آیه به آیه است. آیه‌ای را به کمک آیه‌ای دیگر تفسیر می‌کنند. خود ایشان می‌فرمایند: این روش را ما از استادمان مرحوم قاضی داریم و اصل روش تفسیر آیه به آیه، تذکر معصوم و روش ائمه<sup>علیهم‌السلام</sup> است، که عرض شد حضرت امیرالمؤمنین ♦ می‌فرمایند: «يَنْطِقُ بَعْضُهُ بِبَعْضٍ وَ يَشْهَدُ بَعْضُهُ عَلَي بَعْضٍ»<sup>32</sup> بعضی از قسمت‌های قرآن به کمک بعضی دیگر سخن گفته، و بعضی از آن شاهد بر بعضی دیگر است.  
 برای روشن شدن روش تفسیری قرآن به قرآن به این مثال توجه بفرمائید که در آیه 42 سوره یوسف ♦ دارید که آن دو نفری که پیش حضرت یوسف ♦ آمدند تا خوابشان را تعبیر کنند و حضرت فرمودند که: یکی از شما «می‌ریز» پادشاه می‌شود و دیگری را هم به دار می‌آویزند. در اینجا ظاهراً برای فهم ادامه آیه مشکلی به وجود می‌آید، چون در ادامه می‌فرماید: «قَالَ الَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِنْهُمَا ادَّكُرُونِي عِنْدَ رَبِّكَ» حضرت به آن کسی که متوجه بودند نجات می‌یابد، گفتند: پیش آن ربت، - یعنی عزیز مصر - که می‌روی، یاد ما باش. یعنی بگو که يك انسانی را بی‌گناه زندان کرده‌اند. ادامه آیه هست که: «فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ، ذَكَرَ رَبَّهُ» شیطان یاد ریش را از یاد او برد. این سؤال هست که شیطان یاد چه کسی را از یاد ریش برد و در او تصرف کرد؟ بعضی از مفسرین به عنوان يك نکته اخلاقی این‌گونه تفسیر می‌کنند که: «شیطان یاد خدا را از ذهن حضرت یوسف ♦ برد. «فَلَبَسَ فِي سِجْنِهِ بَضْعَةً سَنِينَ» پس در نتیجه یوسف چند سال دیگر در زندان ماند، چون یوسف تحت تأثیر شیطان، از یاد پروردگارش غفلت کرد و به غیر خدا متوسل شد و به جرم این غفلت، چند سال دیگر در زندان ماند.  
 در تأیید این برداشت از آیه، روایت هم داریم، ولی با وجود روایت، علامه طباطبایی<sup>رحمة الله عليه</sup> این برداشت را قبول ندارند و حتی احتمال هم نمی‌دهد. چون قرآن را با قرآن تفسیر می‌کنند؛ قرآن از يك طرف در همین سوره یوسف ♦ در آیه 24 می‌فرماید: «إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» حضرت یوسف از بندگان مخلص ما بود. و از طرفی در سوره ی ص، آیه 83 خداوند از قول شیطان می‌گوید که او خطاب به خدا گفت: «لَأُغْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلَصِينَ» همه بندگان را گمراه می‌کنم مگر بندگان مخلص را. خدا هم تأیید کرده است زیرا اگر شیطان مطابق واقع سخن نگفته بود قرآن به عنوان کتاب هدایت بشر آن را رد می‌کرد، چون قرآن کتاب هدایت است هیچ حرفی را بدون اینکه حق باشد نمی‌زند. اینجا هم قرآن نگفت: «شیطان بیخود گفت»، بنابراین این حرف درست است که شیطان می‌گوید: من بندگان مخلص را نمی‌توانم اغوا بکنم. از آن طرف قرآن می‌گوید: حضرت یوسف مخلص است، پس ضمیر «ه» در آیه «فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ» به حضرت یوسف بر نمی‌گردد و نمی‌توان گفت شیطان از یاد حضرت یوسف ♦ یاد ریش را برد. آن‌طور که علامه «رحمة الله عليه» می‌گویند این‌گونه می‌شود که «فَأَنْسَاهُ الشَّيْطَانُ»: شیطان از یاد شخص خواب‌بیننده، برد که به ریش یعنی به آن عزیز مصر بگوید کسی بی‌گناه در زندان است و نتیجه آن فراموشی آن شد که حضرت یوسف ♦ چند سال در زندان ماند. اگر بپذیریم چون حضرت یوسف ♦ مخلص است و شیطان نمی‌تواند مخلصین را تحت القائات خود قرار داد. پس معلوم است آیه می‌خواهد بگوید شیطان آن طرف را که از زندان آزاد شد تحت تأثیر قرار داد، در چنین شرایطی علامه با يك قدرت آهنین جلوی همه روایت‌هایی که با قرآن تطابق ندارند می‌ایستد. چون آیه می‌گوید یوسف مخلص است، پس حالا که وسوسه شیطان به یوسف مخلص نمی‌رسد محال

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن ..... است ضمیر «ه» در آن آیه به حضرت یوسف ♦ برگردد. این يك نمونه بود تا معلوم شود دقت علامه در میزان از چه نوعی است. ممکن است بفرمائید آن برداشت که بقیه از آیه کردند تذکر اخلاقی خوبی است، به قول خود ایشان: این تذکر اخلاقی را می‌توانید از جای دیگری استفاده کنید نه از این آیه که موجب مخالفت با آیات دیگر شود و ساحت يك پیامبر آلوده گردد.

ممکن است این سؤال پیش آید که چرا حضرت یوسف ♦ به آن آقا که بنا بود از زندان آزاد شود، متوسل شدند؟ ایشان می‌گویند: مگر اشکالی دارد که ما از وسایل و ابزارها استفاده کنیم؟! این آقا هم وسیله‌ای بود که حضرت در نزد خود فکر کردند او از زندان آزاد می‌شود، من هم که بی‌گناهم، به او می‌گویم: ببین می‌توانی کمک کنی بی‌گناهی را به گوش بالاترین مقام مملکت برسانی و ما از زندان آزاد شویم؟ آیا این کار حرام است؟! ایشان می‌فرمایند: استفاده از ابزارها، شرط عقل است، چه اشکالی دارد ما از ابزارها استفاده کنیم؟! تازه شاید اینکه بگوییم ما از مردم استفاده نکنیم، يك صوفی‌گری پیش بیاورد؛ مثل آن‌که در زمان جنگ بدون استفاده از اسلحه برویم دعا کنیم، این که نمی‌شود دین‌داری. این يك مثال بود برای روشن تفسیر قرآن به قرآن، بقیه‌ی نمونه‌ها را در میزان دنبال کنید.

### نقش تجرد روحی علامه در تفسیر قرآن

مرحوم قاضی فرموده بودند: این دو برادر (یعنی علامه طباطبایی و برادرشان) از سن بیست‌سالگی به تجرد روحی رسیده بودند. بنده می‌خواهم عرض کنم؛ تجرد روحی یعنی روحی که با انصراف اختیاری از بدن، به وحدت رسیده است. همان‌طور که می‌دانید؛ مجرد، کثرت ندارد، یعنی بُعد ندارد، این‌طرف و آن‌طرف ندارد. روحی که به صورت اختیاری و با سلوک ممتد به تجرد رسیده، جامع حقایق می‌شود، برای همین هم بعید است کسی که به تجرد روحی نرسیده بتواند قرآن را تفسیر کند.<sup>33</sup> تفسیر کردن قرآن به این صورت است که همه‌ی قرآن در نزد مفسر حاضر باشد تا بتواند جای تک تک آیات را در کل قرآن بفهمد، البته تجرد و جامعیت، شدت و ضعف دارد و کسی که تجردش شدید است جامعیتش نسبت به کسی که تجردش ضعیف است بیشتر می‌باشد، هر چند هر دو به جهت تجردی که دارند در مقام جامعیت باشند. عرض بنده بر همین اساس است که اگر کسی در مقام تجرد نسبتاً کامل نباشد، جمع آیات در نزدش حاضر نیست در حالی که تمام آیات در نزد علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» حاضر بود و يك آیه را در همه‌ی قرآن می‌دیدند، لازمه‌ی تفسیر آیه به آیه است، داشتن چنین تجرد روحی است. تا آیه، آیه‌ی قرآن، در قلب مفسر حاضر نباشد، نمی‌تواند جایگاه هر کدام از آیات را درست تعیین کند.

يك وقت است شما می‌خواهید پژوهشی در قرآن از طریق رایانه انجام دهید؛ در این روش شما تمام روایاتی را که ذیل يك آیه است جمع می‌کنید و زیر آن آیه می‌گذارید و بعد هم نظر تمام مفسرین عالیقدر را جمع می‌کنید و در زیر آن آیه قرار می‌دهید و به عنوان يك کار پژوهشی ارائه می‌دهید، مثل کاری که در تفسیر «نورالثقلین» و تفسیر مجمع البیان انجام شده و به عنوان کتاب‌های مرجع بسیار قابل استفاده می‌توانید از آن‌ها استفاده کنید. از کتاب‌هایی که مرحوم علامه در تفسیرشان از آن زیاد استفاده می‌کنند همین کتاب‌ها است. ولی تفسیر «نورالثقلین» و «مجمع البیان» يك کار تحقیقی گرانقدر است و نه يك تفسیر واقعی مثل تفسیر میزان. در تفسیر میزان این مرد الهی تمام آیات را تا آن‌جا که ممکن بوده در نزد خود دارد و لذا هر آیه‌ای را که می‌خواهد تفسیر کند عملاً در همه‌ی قرآن نگاه می‌کند. و به همین جهت گفته می‌شود میزان يك تفسیر خاص است، این با

<sup>33</sup> - تفسیر قرآن غیر از آن است که انسان از تفاسیر استفاده کند و نظرات مفسران را شرح

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن ..... بسیاری از تفسیرها فرق می‌کند. این را هم که من تأکید می‌کنم به جهت این است که در تفسیرهای رسمی موجود تقریباً نمونه نداریم. آری تفسیری داریم که جمع نویسندگان نشسته‌اند و کارهای تحقیقی ارزشمندی ارائه داده‌اند تا در اختیار ما باشد و بتوانیم از طریق آن تفسیر اطلاعات خودمان را در رابطه با آیات قرآن کامل کنیم، شَكَرَ اللَّهُ مَسَاعِيَهُمْ. ولی تفسیر میزان، نگاه یک انسان الهی است به تک تک آیات در حضور همه ی قرآن و نمایاندن مقصد آن آیات و آن سورها با نظر به همه ی قرآن. شهید آیت‌الله مطهری «رحمة الله عليه» به عنوان یک قرآن‌شناس در رابطه با علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» و تفسیر میزان می‌فرمایند:

«این مرد واقعاً یکی از خدمتگزاران بسیار بسیار بزرگ اسلام است، او به راستی مجسمه تقوا و معنویت است. در نهایت تهذیب نفس و تقوا، مقامات بسیار عالی را طی کرده. من سالیان دراز از فیض محضر پر برکت این مرد بزرگ بهره‌مند بوده‌ام و الآن هم هستم. کتاب تفسیر میزان ایشان، یکی از بهترین تفسیرهاست که برای قرآن مجید نوشته شده است... من می‌توانم ادعا کنم که بهترین تفسیر است که در میان شیعه و سنی از صدر اسلام تا امروز نوشته شده است... او بسیار بسیار مرد عظیم و جلیل‌القدری است... مردی است که صدسال دیگر تازه باید بنشینند و افکار او را تجزیه و تحلیل کنند و به ارزش او پی ببرند... علامه طباطبایی ما، چند نظریه در فلسفه دارند، نظریاتی در سطح جهانی که شاید 50 تا 60 سال دیگر ارزش اینها روشن بشود... البته ایشان در ایران شناخته نشده است، بلکه در دنیای اسلام شناخته شده هستند»<sup>34</sup>.

آیت‌الله جوادی آملی «حفظه الله تعالی» در تبیین شخصیت تفسیری

علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» می‌فرمایند:

«مفسران وحی الهی حیات‌های متفاوت دارند. برخی حیات مفهومی و ماهوی دارند که با ابزار علم‌الیقین می‌فهمند و با همان وسیله از چهره‌ی آیات قرآنی پرده بر می‌دارند و مفاهیم ذهنی آیات را به دیگران منتقل می‌کنند... حیات بعضی دیگر عینی است، یعنی زنده به معلوم‌اند، نه علم. این طایفه گرچه نه پیامبرند و نه امام معصوم، اما همان‌طور که در متون دینی از قول نبی اکرم ﷺ آمده: «فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتِ النَّبُوءَةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ وَ لَكِنَّهُ لَأَوْحَى إِلَيْهِ»<sup>35</sup> گویا نبوت در بین دو پهلوئی او درج شده ولی به او وحی نمی‌شود. عین‌الیقین این گروه سند علم‌الیقین آنان، و حق‌الیقین آنها پشتوانه‌ی عین‌الیقین آنان است. علامه طباطبایی «قدس سره» در زمره‌ی اخیر بود<sup>36</sup>... اگر تنها راه ارتباط با قرآن علم حصولی و مبادی مفهومی آن باشد، ممکن است کلام الهی در دل استقرار نیابد و بر اثر برخی سوانح، رخت بر بندد»<sup>37</sup>

ملاحظه می‌کنید که شخصیت علامه طباطبایی «رحمة الله عليه» و تفسیر میزان ایشان در ارتباط با ظلماتی که ما باید از آن عبور کنیم با هیچ‌یک از تفسیر موجود قابل مقایسه نیست. زیرا تفسیر قرآن باید روشن کند از چه عالمی باید عبور کرد و به چه عالمی باید نظر نمود. به اندازه‌ای که نگاه ما به قرآن درست باشد، به همان اندازه می‌توانیم با قرآن رابطه برقرار کنیم. بنا به گفته‌ی حضرت آیت‌الله جوادی «حفظه الله» که عمری است با میزان به سر می‌برند: عین‌الیقین علامه سند علم‌الیقین ایشان است و علم یقینی که در میزان ظهور کرده پشتوانه عین‌الیقینی دارد. یعنی

34 - نقل از مقدمه‌ی کتاب «روش علامه در تفسیر میزان» از دکتر علی الاوسی.

35 - «الکافی»، ج 2، ص 604.

36 - «شمس‌الوحي تبریزی»، آیت‌الله جوادی آملی، ص 75.

37 - «شمس‌الوحي تبریزی»، آیت‌الله جوادی آملی، ص 87.



جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
ابتدا قرآن با چشم قلبی و شهودی و وجودی درک شده، همچنان که آن عین الیقین پشتوانه‌ای حق الیقینی دارد و صاحب آن به مقام فنا رسیده و با آن رویکرد میزان نگاشته شده است.

### تفسیر آیات مطابق روایات

نکته‌ی مهمی که در مورد تفسیر میزان باید گفته شود اینکه مؤلف محترم، آیات را با نظر به جمع‌بندی که از روایات مربوط به آن آیات دارد، تفسیر می‌کند. علامه طباطبائی<sup>۳۸</sup> «رحمة الله علی» ابتدا آیات را تفسیر می‌کنند و آن‌ها را تحلیل می‌نمایند، بعد در آخر تفسیر مجموعه‌ای از آیات، بجای آن تحت عنوان «بَحْثُ رِوَايِي» می‌آورند. وقتی شما بر روی آن روایات دقت می‌کنید ملاحظه خواهید کرد علامه تمام این روایات را به صورتی اندیشمندانه در دل آیات مربوطه دیده‌اند و مبتنی بر آن روایات آیات را تفسیر کرده‌اند. به این صورت که آیات را با دقت کامل بررسی کرده‌اند بعد روایتهای مربوطه را به عنوان يك نور، در کنار آیه دیده‌اند و پس از آن به آیات رجوع می‌کنند و با روح اجتهادی خود آیات را تفسیر می‌کنند. در این روش اگر روایتی با آیه‌ای سازگار نبود تغییری در نگاه ایشان به آیات ایجاد نمی‌شود و این دستور امامان معصوم<sup>علیهم‌السلام</sup> است که اگر روایات با آیات قرآن معارض بود، آن روایت را به دیوار بزنید. به این معنا که باید در فهم آیات یک نحوه استقلال و اجتهاد در میان باشد.

توصیه‌ای که بنده به عزیزان دارم این است که باید يك سوره را چندین بار مورد بررسی قرار داد تا ساختار اصلی سوره به دست آید. بعد از این می‌توانید درباره‌ی تک تک آیات آن سوره اظهار نظر کنید و حاصل تدبیر خود را ارائه دهید. علامه طباطبائی<sup>۳۸</sup> «رحمة الله علیه» بعد از آن که آیات را در دل سوره و سوره‌ها را در دل قرآن بررسی کردند و روایات را هم در مورد آن سوره یا آیات مربوط به آن سوره بررسی کردند، حاصل تفکر خود را اظهار می‌دارند، بعد از آن روایتهای را هم می‌آورند و مورد نقد و بررسی قرار می‌دهند و به خود جرأت می‌دهند که بگویند کدام روایت مربوط به آیات مربوطه هست و کدام روایات مربوط به آیات مورد بحث نیست.

### المیزان و اقناع عقلی

با توجه به این که مؤلف محترم تفسیر میزان یک انسان فلسفه‌دان است ولی مواظبانند در بحث تفسیری فلسفه بحث نکنند. هر چند طوری قرآن را مطرح نمی‌کند که با اصول عقلی مغایرت داشته باشد تا گرفتار مشکلی شوند که مسیحیت گرفتار شده و به قول «کی‌پرکگور»: مسیحیت از ما می‌خواهد اول احمق باشیم و بعد مؤمن، چون به اسم مسیحیت چیزهایی را مطرح می‌کنند که هیچ عقلی آن‌ها را نمی‌پذیرد ولی اصرار دارند اول باید مؤمن باشی بعداً عاقل و لذا اگر چیزی مغایر عقل بود با ایمان آن را بپذیر. «کارل یاسپرس» فیلسوف آلمانی<sup>۳۸</sup> می‌گوید هر اندازه تلاش کنیم نمی‌توانیم بپذیریم یک انسان مثل عیسی فرزند خدا باشد. در مسیحیت چنین القاء می‌کنند که حضرت عیسی ♦ هم مخلوق خداست و هم فرزند خداست! می‌گوید: خدا، در عیسی با ما ارتباط دارد؛ و خدا عیسی شد و عیسی خدا گشت و به عبارت دیگر «کلمه» عیسی شد. «کی‌پرکگور» می‌گوید: ما اول باید احمق باشیم بعد مؤمن باشیم تا بتوانیم این حرف‌ها را قبول کنیم و به آن ایمان بیاوریم. «کی‌پرکگور» خودش در ابتدا کشیش بوده و مخالف دین نیست ولی معتقد است طوری مسیحیت دین را مطرح کرده که عقل نمی‌تواند آن را

38 - کارل یاسپرس در ۲۲ فوریه ۱۸۸۳ در شهر اولدنبورگ آلمان به دنیا آمد. در سال ۱۹۱۳ استادیار روانپزشکی دانشگاه هایدلبرگ و در سال ۱۹۲۱ استاد رسمی دانشگاه شد. وی از سال ۱۹۳۰ میلادی به تدریس فلسفه مشغول شد. او در همین دوران افکار کیرکگارد فیلسوف اگزیستانسیالیست را تبلیغ می‌کرد. یاسپرس جامعه صنعتی امروز را که هدفش تامین سطح معینی از رفاه برای اکثریت هرچه بیشتر مردم است برای شخصیت انسانی خطرناک می‌داند. او از خداوند به عنوان وجود متعالی نام می‌برد و نقصان معرفت و محدودیت قدرت انسان را دلیل وجود ناشناس غیر قابل شناخت هستی فرض می‌کند. وی در ۲۶ فوریه ۱۹۶۹ (۸۶ سالگی) درگذشت.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 بپذیرد و علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» مواظبانند قرآن طوری مطرح نشود که مخاطب گمان کند اگر بخواهد دیندار باشد باید به عقل پشت پا بزند ولی برعکس مسحیت، در اسلام یکی از کتابهایی که واقعاً عقل را هم می‌تواند قانع کند، همین تفسیر میزان است، چون نویسنده آن معتقد است خداوند در قرآن با عقل ما گفتگو می‌کند.

دار التقریب اسلامی پس از آنکه میزان به دستشان رسید در تمجید از تفسیر میزان در نشریه شماره‌ی دوم سال هشتم (سال 1375 هـ ق- 1956 م) پیرامون تفسیر میزان که در آن روز تنها 2 جلد آن منتشر شده بود، معرفی ارزنده‌ای دارد که فشرده آنرا در اینجا می‌آوریم تا روشن شود جامعه بزرگ و علمی مصر، تفسیر میزان را چگونه تلقی کرده‌اند. ترجمه‌ی بخشی از نظر دارالتقریب مصر نسبت به میزان عبارت است از: «تفسیر میزان» تفسیر جدیدی است بر قرآن کریم، به خامه علامه سید محمد حسین طباطبائی که از بزرگان علماء امامیه به‌شمار می‌روند تا کنون 2 جلد از آن به قطع بزرگ و هر جلد در حدود 500 صفحه، منتشر شده است».

«ما مقدمه‌ی این تفسیر و برخی از موضوعاتی که در آن مورد بررسی قرار گرفته است مطالعه کردیم و تصمیم داریم که هر دو جزء را به دقت بخوانیم ولی در همان مقدار که خوانده‌ایم توانائی علمی، عمق در بحث، سهولت و آسانی در طرح مطالب و دوری از تعصب نسبت به مذهبی خاص، کاملاً مشهود است، معظم له در تفسیر قرآن، شیوه خاصی را به کار گرفته و قرآن را به وسیله قرآن تفسیر می‌کنند و از بسیاری از اقوال و آراء که اساس صحیحی ندارند و یا تاویل‌هایی که هدف از آن تفسیر قرآن نیست بلکه احیای یک نظریه علمی، یک اصل کلامی، یک نظریه فلسفی یا فتوای مذهبی است، اعراض کرده و پیرامون آنها بحث نمی‌کنند. وی روش تفسیر خود را چنین بیان می‌کند: «ما قرآن را به وسیله قرآن تفسیر می‌کنیم و معنی آیه را از نظیر و مانند آن، با تدبری که قرآن به آن دعوت کرده است، روشن می‌سازیم و مصادیق آیه را از خصوصیات که در آن یاد شده است تشخیص می‌دهیم. قرآن مجید خود را بیانگر همه چیز می‌داند، حاشا که بیانگر همه چیز باشد، اما مفسر خود نباشد». یکی از مزایای تفسیر میزان این است که پس از فراغت از تفسیر آیات، موضوعات مهمی را مطرح می‌کند که در گذشته و حال، اذهان به آن متوجه هست و در حل آنها از خود قرآن کریم کمک می‌گیرد. مولف محترم در تفسیر آیه «وَ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا» پیرامون اعجاز قرآن از جهات گوناگون بحث گسترده‌ای کرده است و اعجاز قرآن را از جهت فصاحت و بلاغت، برتری اسلوب، گزارش‌های غیبی، نبودن اختلاف و تناقض در اسلوب و مضامین و... ثابت کرده است. همچنان‌که بحث‌های ارزنده‌ای پیرامون قانون علیت و معلولیت و این‌که قرآن این اصل را محترم می‌شمارد و بررسی ارزنده‌ای پیرامون معجزه و این‌که معجزه به معنی نفی علیت نیست، سرانجام بحث درباره‌ی این‌که مؤثر در تمام اشیاء به تمام معنی الکلمه، خداست و... انجام داده است. ما به مولف محترم، این تفسیر ارزنده تبریک می‌گوئیم و از خداوند بزرگ قوام توفیق و بهره‌گیری مسلمانان از وجود او را خواهانیم. و بالله التوفیق»<sup>39</sup>

علامه حسن زاده «حفظه الله» می‌فرمایند: این تفسیر شهر حکمت و مدینه فاضله ای است که در آن از بهترین و بلندترین مباحث انسانی و شعب دینی از عقلی و نقلی و عرفانی و فلسفی و حکمت متعالیه و اخلاقی و اجتماعی و اقتصادی و غیرها بحث شده است.

جایگاه تفسیر المیزان و روش استفاده از آن .....  
 مپنداری که این سخنم با نص خود آجناب در دیباچه تفسیر تناقض دارد که فرمود: «قد اجتنبنا فیها عن ان نرکن الی حجة نظریة فلسفیه او الی فرضیة علمیه، او الی مکاشفه عرفانیه» که هر دو به حق سخن گفتیم، چنانکه باز خود معظم له در آخر دیباچه فرمود: «ثم وضعنا اجاثا مختلفة فلسفیه و علمیه و تاریخیة و اجتماعیة و اخلاقیة الخ، فتبصر».

علامه حسن زاده «حفظه الله» می‌فرمایند: در صبح روز سه شنبه بیست و پنجم شعبان المعظم 1387 ق / 7 آذر 1346 (ه. ش) در محضر مبارک جناب استاد علامه طباطبائی مد ظله العالی تشریف حاصل کردم، سخن از زمان تحصیل و کارهای علمی معظم له به میان آمد فرمودند: من انتظار آمدن بهار و تابستان را می‌بردم چه در آن دو فصل چون شبها کوتاه بود شب را به مطالعه و نوشتن، به روز می‌آوردم و در روز می‌خوابیدم. سپس درباره تفسیرش فرمودند: من اول در روایات بحار بسیار فحص و تتبع کردم که از این راه کاری کرده باشیم و درباره روایات، تألیفی در موضوعی خاص داشته باشیم، بعد در تلفیق آیات و روایات زحمت بسیار کشیدیم تا این‌که به فکر افتادیم بر قرآن تفسیری نویسیم ولی چنین می‌پنداشتم که چون قرآن بحر بی پایان است اگر به همی آن پردازیم مبادا توفیق نیابیم لذا آنچه از قرآن در اسماء و صفات الهی و آیات معاد و از این‌گونه امور بود جدا کردیم که هفت رساله مستقل در هفت موضوع تالیف کرده ام، تا اینکه به تفسیر قرآن اشتغال ورزیدیم که اکنون چهارده جلد آن طبع و منتشر شده است. این سخن استاد در آن روز بود و امروز بحمدالله تعالی توفیق یافت که تفسیر المیزان را در بیست مجلد در مدت بیست سال به اتمام رسانید و در آخر تفسیر تاریخ اتمام را مرقوم فرمود به این عبارت: «تم الكتاب و الحمد لله و اتفق الفراغ من تالیفه فی لیلة القدر المبارکه الثالثة و العشرین من لیالی شهر رمضان من شهر سنه اثنتین و ثلاثائه بعد الالف من الهجره و الحمد لله علی الدوام و الصلوه علی سیدنا محمد و آله و السلام»<sup>40</sup>

عظمت المیزان در این است که در عین دقت علامه در آیات، طوری مباحث را مطرح می‌کنند که جنبه عقلانی قرآن کاملاً مشهود است ولی طوری مباحث ارائه نشده است که برای پذیرفتن مباحث مجبور باشیم تفکر فلسفی داشته باشیم. به همین جهت هم اگر لازم ببینند نظر فلسفه را در مورد خاصی اظهار کنند آن را به طور جداگانه مطرح می‌کنند تا تفسیر قرآن با مباحث فلسفی مخلوط نشود. اشتباه بعضی آن است که فکر می‌کنند تفسیر قرآن باید از هر گونه تعقل و تدبیر خالی باشد و لذا چون با المیزان برخورد می‌کنند می‌گویند المیزان فلسفی سخن گفته در حالی که چون علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» فلسفه را خوب می‌شناسند به خوبی مواظباند مباحث قرآنی با تفکر فلسفی مخلوط نشود.

### لازمه‌ی فهم قرآن

در مورد تفسیر المیزان از این نکته نباید غفلت کرد که صاحب المیزان اهل کشف و شهود بوده و قواعد تجلیات و نزول حقیقت را می‌شناسد و به همین جهت کورمال کورمال به دنبال الفاظ نمی‌روند بلکه خودشان حقایق الفاظ قرآن را به اندازه‌ی وسع خود می‌شناسند و می‌فهمند چگونه حقیقت به صورت الفاظ در می‌آید و چگونه رسول خدا ﷺ از درون خود آن الفاظ را به نور جبرائیل ♦ می‌شنوند. علامه حسینی تهرانی «رحمة الله علیه» در کتاب «مهر تابان» می‌فرمایند: در یک موقعیت که علامه طباطبائی در حالت خلوت و ذکر بوده‌اند، مرحوم قاضی به ایشان می‌گویند: «چنانچه در بین نماز یا قرائت قرآن و یا در حال ذکر و فکر برای شما پیش‌آمدی کرد و صورت

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 زیبایی را دیدید و یا بعضی از جهات دیگر عالم غیب را مشاهده کردید، توجه ننمایید و دنبال عمل خود باشید». و علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» فرموده بودند: «روزی در مسجد کوفه نشسته و مشغول ذکر بودم، در آن بین یک حوریه بهشتی از طرف راست من آمد و یک جام شراب بهشتی در دست داشت و برای من آورده بود و خود را به من ارائه می‌نمود، همین‌که خواستم به او توجهی کنم ناگهان به یاد حرف استادم افتادم و لذا چشم پوشیدم و توجهی نکردم. آن حوریه برخاست و از طرف چپ من آمد و آن جام را به من تعارف کرد، من نیز توجهی ننمودم و روی خود را برگرداندم، آن حوریه رنجیده شد و رفت و من تا به حال هر وقت آن منظره به یادم می‌افتد از رنجش آن حوریه متأثر می‌شوم».<sup>41</sup> این يك نمونه‌ی خیلی ساده از کشف صورت است، کشف معانی هم يك نوع کشف دیگر است. صورت حضرت جبرائیل **♦** حامل حقیقت قرآن و معانی وجودی آن برای رسول خدا **ﷺ** است که تعبیر به کشف تام محمدی می‌کنند و حضرت علامه در حدّ خودشان چنین رابطه‌ای را می‌شناسند و با این دید می‌فهمند الفاظ قرآن چه جایگاهی دارد. گفت:

گوشم شنید قصه‌ی محبوب و مست شد  
 عارف در این بیت رؤیت محبوب را می‌خواهد که حامل معانی غیبی است.  
 نکته‌ای که بنده می‌خواهم تأکید کنم این است که اگر کسی مقام کشف را بشناسد جایگاه الفاظ قرآن را می‌فهمد و درست با قرآن برخورد می‌کند. بعضی‌ها درباره آیات قرآن طوری سخن می‌گویند که نشان می‌دهند از حد ظاهر الفاظ يك کلمه هم بیشتر نمی‌توانند درک کنند، این‌ها کسانی نیستند که قرآن با آن‌ها حرف زده باشد و آن‌ها هم بتوانند پیام قرآن را برای ما تفسیر کنند.

قرآن در معرفی وَحِي يَكُ جَا وَحِي را به عنوان «قول» معرفی می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ»<sup>42</sup> آن قرآن قول فرشته‌ای است بزرگوار و فرستاده از طرف خداوند و يك جَا وَحِي را به عنوان حقایق پاک در صحف مُكْرَمٍ معرفی می‌کند و می‌فرماید: «إِنَّهَا تَذْكِرَةٌ... فِي صُحُفٍ مُّكْرَمَةٍ»<sup>43</sup> آن قرآن تذکری است در صحیفه‌هایی بلندمرتبه و يك جَا وَحِي را حقیقتی می‌داند که بر قلب پیامبر **ﷺ** نازل می‌شود و می‌فرمایند: «نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ \* عَلَي قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنذِرِينَ»<sup>44</sup> روح الامین آن را بر قلب تو نازل کرد تا از اندازکنندگان باشی. علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» با توجه به شناختی که از نحوه‌ی تجلی حقایق دارند می‌فرمایند:  
 «هنگام وَحِي، حقایق غیبی سراسر وجود پیامبر **ﷺ** را فراگرفته، به طوری که آن حضرت حقایق را به صورت علم حضوری، در عین این‌که می‌شنید، فرشته وَحِي را نیز می‌دید و هم با قلب خویش حقیقت وَحِي را حس می‌کرد».

عرض بنده این است که این نوع جمع‌بندی نسبت به آیات به ظاهر متضاد، کار کسی است که خودش از شناخت قواعد عالم غیب بیگانه نباشد.  
 من کسی را می‌شناختم که با روح برزخی ارتباط داشت، او می‌گفت:  
 دفعه‌های اول، با این‌که هیچ‌کس نزدیکم نبود، اما آن روح برزخی اینقدر بلند با من حرف می‌زد که گوشم درد می‌گرفت! این آدم که خودش با صوت برزخی ارتباط دارد، می‌فهمد شنیدن صوت از عالم غیب یعنی چه.  
 بعضی‌ها می‌گویند حضرت بقیة الله **ﷺ** را دیدیم بعد يك دفعه غیبشان زد، یا مثلاً می‌گویند: حضرت رفتند پشت آن سنگ و غیبشان زد، واقعاً حضرت رفتند پشت

41 - مهر تابان، یادنامه‌ی علامه‌ی طباطبایی «رحمة الله علیه»، ص 19، انتشارات باقرالعلوم

42 - سوره‌ی الحاقه، آیه‌ی 40 و سوره‌ی تکویر، آیه‌ی 19.

43 - سوره‌ی عبس، آیات 11 تا 13.

44 - سوره‌ی شعرا، آیه‌ی 193 و 194.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 سنگ و پنهان شدند؟! یا برای آن طرف به این صورت غیب شدند؟ این افراد چون نمی‌دانند حضرت در افق روح افراد ظاهر می‌شوند گمان می‌کنند وقتی می‌خواهند بروند می‌روند در پشت یک سنگ و غیب می‌شوند، همین‌طور که دشمنان حضرت چون متوجه معنی ظهور و غیبت آن حضرت نبودند سرداب سامراء را محاصره کردند تا حضرت را پیدا کنند و نگذارند حضرت فرار کنند!  
 یکی از امتیازات تفسیر میزان آن است که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» معنی نزول آیات را می‌فهمند و درک می‌کنند فرق نزول دفعی در شب قدر و نزول تدریجی طی 23 سال چیست. بعضی‌ها به میزان اشکال می‌گیرند چرا علامه از واژه «انزال» معنی نزول دفعی را استنباط کرده‌اند، این بنده‌های خدا رفته‌اند لغت تنزیل را بررسی کرده‌اند و اشکال کرده‌اند چرا علامه «انزال» را برای نزول دفعی می‌داند و «تنزیل» را برای نزول تدریجی، در حالی که اصل لغت این را نمی‌رساند. علامه ابتدا متوجه قاعده‌ی اجمال و تفصیل در حقایق اشراقی است و بعد می‌بیند اتفاقاً قرآن نیز برای توجه دادن به این موضوع واژه‌ی «انزال» را جهت نزول اجمالی یا دفعی به‌کار برده و «تنزیل» را برای نزول تفصیلی یا تدریجی. کسی که معنای اشراق اجمالی و تفصیلی را نمی‌شناسد نه تنها نمی‌تواند این نکته را در قرآن متوجه شود بلکه به علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» ایراد هم می‌گیرد. در صورتی که اگر مقام نزول دفعی قرآن محقق نشود و در ابتدا همه حقیقت قرآن به قلب مبارک رسول خدا ﷺ نرسد حضرت در نزول تدریجی قرآن جایگاه آیات را در کل قرآن نمی‌شناسند، در آن صورت وقتی اولین آیات برای پیامبر ﷺ نازل می‌شود پیامبر ﷺ علم به آخرین آیات ندارند و عملاً در هدایت مردم گرفتار نقص هستند.

### چگونگی استفاده از میزان

ممکن است این سؤال برای عزیزان پیش آید که چگونه ما از تفسیر میزان استفاده کنیم که بیشترین نتیجه را بگیریم و یا با توجه به این که تفسیر میزان تفسیر قرآن است چگونه با آن برخورد کنیم که تمام اسرار عالم را بشناسیم.

چیزی که برای بنده بیدارباش بود این نکته بود که به خود گفتم: مگر ممکن است تمام اسرار این عالم در قرآن نباشد؟! بنده با این دید به میزان رجوع کردم، نمی‌گویم چیزی یادگرفته‌ام، ولی با این رویکرد وارد میزان شدم و آنچه باعث شد پس از مدتی تأمل روی میزان سرخورده نشوم تعهد نویسنده آن بود که گویا علامه از قبل با همین مبنا در قرآن غور کرده بودند و با همین انگیزه میزان را نوشته‌اند، به طوری که هرکس بخواهد حقیقت علوم انسانی را که مبنای درست راه‌بردن اندیشه و احساسات و اراده‌های انسانی است، با یک پایه یقینی و محکم به‌دست آورد و گرفتار وهمیات روزگار نگردد، می‌تواند از طریق تفسیر میزان با قرآن ارتباط پیدا کند و در این رابطه نکات زیر را پیشنهاد می‌کنم:

### 1- دقت در جملات علامه «رحمة الله علیه»: عرض کردم مشهور است علامه

طباطبائی «رحمة الله علیه» آدم «موجزگو» بوده‌اند، یعنی مطالب خیلی مهم را در جملات خیلی کوتاه مطرح می‌کردند و رد می‌شدند. از ایشان پرسیده بودند از بین فیلسوف‌ها به کدام یک بیشتر علاقمند هستید؟ فرموده بودند: به فارابی. آن آقای که این سخن را برای ما نقل می‌کردند، می‌فرمودند: چون علامه در موجزگویی شبیه فارابی‌اند. فارابی هم آدم عجیبی است؛ یک نکته‌ی مهم را در یک جمله کوچک می‌گوید و رد می‌شود. مثلاً برهان فارابی در خداشناسی این یک جمله است که: «چون عالم جنبه‌ی محدودیت دارد و لازمه‌ی محدودیت، معلولیت است. پس عالم خالق می‌خواهد»، حالا باید نشست همین یک جمله را با بحث‌های طولانی باز کرد.

روح علامه «رحمة الله علیه» روح «موجزگو»-یی است؛ پس این‌که در برخورد با میزان بگویید حالا بگذار رد بشویم ببینیم جلوتر چه می‌گوید، باعث می‌شود که مطالب از دستتان برود. علامه یک سطر می‌گویند و همه حرف‌ها را در همان یک سطر می‌زنند. گاهی دوستان فکر می‌کنند بعضی از این حرف‌ها را

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 که ما از قول علامه می‌گوئیم به میزان چسبانده ایم، به یکی از این دوستان: عرض کردم بنده تمام این‌هایی که گفتم در یک سطر از میزان است و با توجه به این امر تصمیم گرفتم میزان را شرح بدهم که علامه مطالب را خیلی مختصر بیان کرده‌اند، کار بنده شرح میزان است و نه تفسیر قرآن. شرح میزان که سطر سطر آن پر از محتوای معرفتی است و عرض کردم جناب آقای دکتر غفاری در کتاب «شریعت صامت» از قول شهید مطهری «رحمة الله علیه» نقل می‌کنند که: «شهید مطهری یک نکته از میزان را می‌گرفتند و ده جلسه بر روی آن بحث می‌کردند».

**2- پیگیری نظر علامه «رحمة الله علیه»:** همان‌طور که می‌دانید؛ روش علامه «رحمة الله علیه» در تفسیر میزان این است که اول در تفسیر هر آیه‌ای، نظرات مختلف مفسرین را می‌آورند و سپس آن نظرات را نقد می‌کنند و در انتها نظر خودشان را همراه با دلیل می‌آوردند. تقریباً می‌توان گفت در میزان در تفسیر هر آیه‌ای چهار نکته مطرح است که اگر مواظب نباشیم و با دقت مطالب را دنبال نکنیم ممکن است نظر دیگری را که آورده‌اند تا نقد کنند، به عنوان نظر علامه تصور کنیم چون اینقدر نظر مخالفان را خوب بیان می‌کنند که در ابتدای امر فکر می‌کنیم آن سخن نظر خود علامه است، بعد هم می‌گوئیم: «ما این را در میزان خواندیم». غافل از این که در میزان آمده بود تا مورد نقد قرار گیرد و چون حضرت علامه می‌خواستند احترام گوینده‌ی آن سخن محفوظ بماند سعی می‌کردند نام گوینده‌ی سخن را نیاورند. آیت‌الله جوادی آملی «حفظه الله» می‌فرمودند: در رابطه با آوردن نام گوینده آنقدر اصرار کردیم تا این اواخر راضی شدند نام تفسیر «المنار» را بیاورند و بفرمایند صاحب تفسیر المنار چنین گفته است. اکثراً خیلی محترمانه بدون نام گوینده‌ی سخن، می‌فرمایند: اگر در تفسیر این آیه چنین گفته بشود، جوابش این است و دارای این اشکال است. در هر حال اگر دقیق موضوع را دنبال نکنید، متوجه نمی‌شوید کدام سخن، سخن مخالف است و کدام سخن، سخن علامه. ابتدا نظری را در مورد آیه می‌گویند و خیلی ظریف نقد می‌کنند و بعد نظر خودشان را می‌گویند، بعد دلایل نظر خودشان را در مقابل نقدهای که نسبت به آن نظر کرده‌اند، می‌آورند. بنده در این رابطه پیشنهاد می‌کنم اگر می‌خواهید بر روی تفسیر میزان کار کنید، در رابطه با هر آیه‌ای، ابتدا آیه را بنویسید، مثلاً می‌نویسید «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» بعد میزان را جلوی‌تان باز کنید، یک مداد بردارید و یک دور تا آخر تمام بحثی را که راجع به آیه «الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» است نگاه کنید، و به نظر علامه که رسیدید زیر آن خط بکشید و فقط نظر علامه «رحمة الله علیه» را یادداشت کنید. علت این پیشنهاد این است که شما در حال حاضر در شرایطی هستید که از مخالفت‌های زمان علامه با نظرات ایشان گذشته‌اید. علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» به ما کمک کرده‌اند تا روشن کنند به آن دلایل آن حرف که در رابطه با این آیه زده شده کافی نیست و به این دلایل این حرف درست است. ما پذیرفته‌ایم که آنچه علامه در رابطه با این آیه فرموده‌اند فعلاً مد نظرمان قرار گیرد و فرصت آن را نداریم که خود را مشغول آراء مختلف مفسرین در رابطه با آن آیه بکنیم، نه عمرش را داریم و نه سوادش را، ما فعلاً می‌خواهیم ببینیم علامه چه می‌گویند. بنده همیشه این را برای خودم تکرار می‌کردم؛ که آقا من می‌خواهم ببینم شما چه می‌گویید. بنده آن چه در رابطه با آن آیه در میزان بود تا آخر می‌خواندم و تنها زیر نظر علامه را خط می‌کشیدم و بعد همان جملاتی که زیرشان خط کشیده بودم در دفتری در ذیل آن آیه یادداشت می‌کردم. اگر در مطالعه کردن بدانید چه می‌خواهید حتی اگر متن مورد مطالعه سنگین باشد، ذهنتان پرت نمی‌شود. چه اشکالی دارد شما چندین سال وقت صرف کنید و همه میزان را این‌طور که عرض کردم بخوانید و آنچه از هر آیه‌ای می‌خواهید یادداشت کنید؟ آیا از این طریق به بهترین شکل عمر خود را به

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن ..... کار نگرفته‌اید، البته تأکید بنده آن است که تصمیم بگیرید همه میزان را بخوانید و از اول هم شروع کنید.

به فرمایش شهید مطهری «رحمة الله علیه» در کتاب «امامت و رهبری»: آدم باید ذهن خود را مدیریت کند. می‌فرمایند همان طور که زهد یک نوع مدیریت بر بدن است، باید در مورد ذهن هم مدیریت داشته باشیم. نمی‌شود هر چه می‌خوانید همین‌طور در ذهنتان مثل انبار بریزید، باید قفسه‌بندی کنید و هر موضوعی را جای خاص خودش بگذارید. مدیریت ذهنی در استفاده از میزان به این معنا است که ما نظر علامه «رحمة الله علیه» را در بین سایر نظرات بگیریم و ذیل آیه بنویسیم، إن شاء الله بعد از هفت، هشت سال یک نگاه بسیار بسیار پربرکتی نسبت به قرآن برای خودتان پیدا می‌کنید.

گاهی وقتها ملاحظه می‌کنید این آیه جای بحث بیشتر دارد، بعد از یادداشت نظر علامه دو سطر جای خالی در زیر آن بگذارید تا اگر چند سال بعد در جای دیگری یک نکته دیگری از سخنان علامه (رحمة الله علیه) به دست آورید بتوانید در آن جای خالی ثبت کنید. مثلاً علامه در تفسیر آیه «قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ»<sup>45</sup> در میزان در حد تفسیر، فضای کلی آیه را روشن می‌کنند، در کتاب «مهر تابان» در مصاحبه با آیت‌الله تهرانی نکته‌ی دقیق‌تری را مطرح می‌فرمایند، این نکته جدید را می‌توانید با ذکر سند در زیر آن آیه در دفترچه خود یادداشت کنید، در هر صورت فکر می‌کنم خوب است که بعد از هر آیه‌ای چند سطر را رها کنید. برای مباحثی که بعد لازم است در ذیل آیه‌ی مورد نظر یادداشت کنید.

اگر با توجه به آنچه بنده تجربه کرده‌ام پیش بروید، إن شاء الله بعد از چند سال یک قرآن دارید با نگاه میزان. هر وقت خواستید قرآن بخوانید حتی در ماه رمضان، قرآن خودتان - که همان دفترچه است که آیات را همراه با نظر علامه در آن یادداشت کرده‌اید - را باز می‌کنید و می‌خوانید، هر وقت در رابطه با فهم آیه‌ای به مشکلی برخورد کردید تفسیرش در همان دفترچه، نزدیک دستتان است و همت می‌نمائید به آن رجوع می‌کنید چون همان‌طور که می‌دانید؛ افرادی مثل بنده هر وقت به اشکالی برخورد می‌کنم، اگر پیدا کردن جواب آن اشکال سخت باشد از خیرش می‌گذرم ولی اگر مرجع مربوطه جهت رفع اشکال در دسترس باشد رجوع می‌کنم. با داشتن چنین قرآنی که نظر علامه را در ذیل هر آیه ثبت کرده‌اید، می‌بینید در ده تا ماه رمضان ده دور قرآن را خوانده‌اید و هر وقت با مشکلی روبه‌رو شده‌اید سریعاً به نظر علامه رجوع کرده‌اید و مشکل را رفع نموده‌اید. این پیشنهاد بنده است در اینکه چطوری ذهنتان را با یادداشت کردن نظر علامه در میزان - که نوشته‌های نسبتاً سنگینی است - مدیریت کنید و از پرت شدن آن جلوگیری نمائید. چون همان‌طور که عرض کردم اگر بدانید چه می‌خواهید، مطلب را دنبال می‌کنید تا به دست آورید و آن چیزی را که می‌خواهید یادداشت می‌کنید.

### 3- ارتباط با روح میزان

سؤال: آیا ما می‌توانیم به میزان به عنوان یک دایره المعارف قرآنی

نگاه کنیم و در هر موضوعی با توجه به آیه مربوطه که آن موضوع را مطرح کرده به میزان رجوع کنیم؟

به نظر بنده ابتدا باید میزان را از اول تا آخر بخوانیم، بنده این که شما می‌فرمائید را تجربه کرده‌ام که در هر موردی که نیاز داشتم به میزان رجوع می‌کردم و به ظاهر نظر قرآن را در آن مورد می‌گرفتم ولی بعداً متوجه شدم آن طور که باید و شاید و حق میزان است چیزی به دست نمی‌آوردم، بعد از آن که تفسیر میزان را از اول تا آخر خواندم بهره‌هایی بردم که قابل مقایسه با آن روشی نبود که قبلاً انجام می‌دادم. به همین جهت پیشنهاد می‌کنم شما ابتدا میزان را به عنوان یک کتاب مرجع

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 در نظر نگیرید، بلکه آن را به عنوان کتابی که می‌توانید به کمک آن سازمان عقیدتی خود را شکل دهید به آن رجوع کنید، بعد از شناخت اصول کلی میزان اگر به عنوان کار تحقیقی در موضوعی خاص به آن رجوع کنید، می‌توانید حرف اصلی آن را بیابید، چون اصول کلی آن را در اختیار دارید. علت این امر آن است که علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» بعضی مباحث را در ابتدای تفسیر فرموده‌اند و در ادامه با فرض آن که قبلاً گفته‌اند متذکر آن نمی‌شوند و وقتی شما مثلاً سوره نور را مطالعه می‌کنید متوجه نیستید بعضی از نکات مربوط به این سوره را در آیات مشابه در سوره‌های قبلی متذکر شده‌اند.

یکی از خصوصیات مهم علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» آگاهی ایشان است به روح مدرنیته، علاوه بر این که اولیای خدا با یک نظر متوجه می‌شوند تمام فرهنگ مدرنیته به کجا رجوع دارد، علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» به جهت مصاحبه‌هایی که با پروفیسور هانری کربن داشتند و به واسطه آشنایی با شبهات دیوید هیوم، روح مدرنیته را به خوبی لمس کرده بودند و می‌فهمیدند با چه رویکردی قرآن را طرح کنند تا بشر امروز بتواند از ظلمات دوران عبور کند و از ابتدای میزان آرام، آرام ضعف‌های فرهنگ غربی را گوشزد می‌کنند.

این‌که می‌گویید میزان دایره‌المعارف است، به اعتبار این است که قرآن کتاب هدایت کل بشر است و اگر بعد از مدتی از طریق میزان با قرآن مأنوس شوید چنان فهم عجیبی به دست می‌آورد که جایگاه تمام جهان برایتان روشن می‌شود، علامه «رحمة الله علیه» روح جهان مدرن را می‌شناخته است و تفسیر میزان را شروع کرده‌اند تا انسان با نور قرآن بتواند در این ظلمات، راه هدایت را بشناسد و از این جهت شما با آنس با میزان به خوبی متوجه ظلمات غرب می‌شوید، تأکید بنده آن است که میزان را اول بخوانید تا روح میزان در شما شکوفا بشود.

#### 4- تفسیر قرآن و تجهیز عقل، نه تعطیل عقل

سؤال: آیا استفاده از عقل خودمان در تفسیر قرآن، باعث نمی‌شود که با پیش‌فرض‌های خودمان قرآن را تفسیر کنیم؟ و اگر هم با پیش‌فرض‌های خودمان قرآن را تفسیر کنیم، آیا تفسیر به رأی نکرده‌ایم؟  
 اولاً: بنا شد با عقلمان وارد قرآن بشویم نه با پیش‌فرض‌های ذهنی. پیش‌فرض ذهنی، غیر از تعقل کردن در قرآن است. قرآن ما را با جمله «افلا تعقلون» دعوت به تعقل می‌کند و می‌خواهد ما در مورد آیات آن تدبّر و تفکر کنیم، علاوه بر آن؛ عقل عبودیت، شرط ارتباط با قرآن است، یعنی عقلاً باید متوجه باشیم ما باید با بندگی خداوند قلب خود را به خداوند نزدیک کنیم و در قرب الهی بهره‌ها نصیب خود نمائیم و نیز باید با عقل خود در قرآن تدبّر کنیم تا راه و رسم بندگی را هرچه بهتر بیاموزیم.  
 شما اگر با سرمایه‌ی عقل به قرآن رجوع کنید می‌توانید بهره‌های غیر قابل تصور به دست آورید، چون عقل به دنبال حقیقت است و برای عقل پیش‌فرض معنا ندارد به سوره حمد نگاه کنید و در آن تعقل نمائید که خداوند در این سوره می‌فرماید: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَ إِيَّاكَ نَسْتَعِينُ»؟! تنها تو را عبادت می‌کنم و تنها از تو کمک می‌خواهم. به فکر فرو می‌روید خدا که نمی‌شود به خودش بگوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ»؟! من فقط تو را بندگی می‌کنم و یا می‌گوید «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ» مرا به سوی راهی مستقیم هدایت فرما. خدا دارد می‌گوید من را هدایت کن، ما که نمی‌گوییم، خدا این آیه را فرستاده است و حالا در آنچه خودش فرستاده می‌گوید: «إِهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ»! اگر با تعقل لازم وارد شویم می‌فهمیم در واقع خداوند در این آیات دارد به بنده اش می‌گوید: عزیزم! اینطوری مؤدب باش؛ در سوره حمد بگو: «بسم الله» پس از حمد و توجه به صفات الهی و نظر به معاد بگو: «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» در اینجا می‌خواهد به ما بگوید که مؤدبانه بندگی کن و من خودم را جای تو



جایگاه تفسیر المیزان و روش استفاده از آن .....  
می‌گذارم و من به تو یاد می‌دهم تا تو که می‌خواهی با من حرف بزنی  
اینطوری حرف بزنی. با تعقل در قرآن می‌فهمیم حالا که برای خدا معنا  
نی‌دهد که بگوید «إِيَّاكَ نَعْبُدُ» پس جایگاه این آیات ظهور پروردگار است  
در جایگاه بنده تا راه بندگی را به او بیاموزاند. ملاحظه می‌فرمائید  
با عقل وارد قرآن شدن نه تنها یک نوع پیش‌فرض نیست بلکه شرط فهم مقصد  
قرآن است، چون قرآن کتابی نیست که بدون تعقل با ما ارتباط برقرار  
کند و خودش هم شرط ارتباط با ما را تدبیر گذارده است.

آیا درست است که چون نمی‌خواهیم تفسیر به رأی کنیم عقلمان را هم  
تعطیل کنیم؟ علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» با آن عقل روشنی که دارند به خوبی  
مبادی عقلی را در ارتباط با آیات مورد بحث به نحو بسیار چشمگیری رعایت  
می‌کنند تا قرآن به شکل یک کتاب خرافی مطرح نشود.

یکی از اشکالاتی که بعضی از فیلسوفان غرب به انجیل می‌گیرند همین است  
که می‌گویند خدا با عقل ما با ما حرف نزده است در حالی که اینها نسبت  
به انجیل تحریف شده این قضاوت را دارند و مسلم انجیل اصلی چنین نیست.  
این خیلی خطرناک است که ما بدون در نظر گرفتن مبادی عقلی با قرآن  
برخورد کنیم و آن را مطرح نمائیم. نتیجه غفلت از مبادی عقلی در قرآن  
این می‌شود که تصور شود کتاب خدا یک کتاب غیرعقلی است در حالی که عرض  
کردم ما معتقدیم خدا با عقل انسان‌ها با انسان‌ها حرف زده است. مبادی  
عقلی انسان به او کمک می‌کند که حرف خدا را درست بفهمد و عنایت داشته  
باشید که مبادی عقلی، غیر از مبادی فلسفی است؛ فلسفه یک علم است اما  
مبادی عقلی مربوط به همه انسانهاست و ادیان الهی با نظر به مبادی عقلی  
انسان‌ها عقل آن‌ها را بر می‌انگیزانند و به تعبیر امیرالمؤمنین **◆** نقش  
پیامبران آن است که «وَيُثِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ»<sup>46</sup> عقل دفن‌شده‌ی  
انسان‌ها را برانگیزانند، پس این عقل باید با قرآن ارتباط داشته  
باشد.

سؤال: با توجه به مقام عرفانی علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» و این‌که به  
باطن آیات و مقام تأویلی آن‌ها تسلط دارند، چرا بر خلاف تفاسیر عرفا  
هیچ جنبه‌ی باطنی و تأویلی از آیات قرآن در تفسیر خود نیاورده‌اند؟  
جواب: در این‌که علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» از جنبه‌های باطنی آیات اطلاع  
داشتند - چه به جهت وجود روایاتی که در این مورد هست، و چه به جهت تفاسیری  
که جنبه‌های باطنی آیات را مطرح کرده‌اند، و چه به جهت شخصیت برزخی خود  
علامه - بحثی نیست ولی مستحضر باشید که علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» در تفسیر  
المیزان رسالت خاصی را به عهده گرفته‌اند و سعی می‌کنند همان را دنبال  
نمایند و آن رسالت عبارت است از طرح سخنان قرآن برای دو گروه. یکی  
طرح قرآن برای گروه‌های غیر مسلمانی که می‌خواهند بدانند قرآن چه  
می‌گوید و دلایلش چیست؟ و دیگر برای گروه‌های مسلمانی که می‌خواهند خارج  
از هرگونه گرایش - اعم از شیعه و سنی و زیدی و غیره - با خود قرآن  
ارتباط برقرار کنند، حتی بدون هیچ گرایش عرفانی. این از ظرافت‌ها و  
هوشیاری‌های روح علامه «رحمة الله عليه» است که در دل آیات و با حفظ ظاهر آیات،  
حقایق عرفانی و حقانیت تفکر اهل البیت **ﷺ** را می‌نمایانند. به طوری که  
ملاحظه می‌کنید امثال مهندس بازرگان - که به عنوان یک خداگرای حسی در بین  
روشنفکران مذهبی ما کم نیستند - المیزان را یک کتاب منطقی و استدلالی  
می‌دانند، به همین جهت بعضی از عزیزان در برخورد ابتدایی با المیزان  
تصور می‌کنند تفسیر خشکی است و انتظار دارند ظرائف عرفانی نیز در آن  
مطرح باشد، در حالی که باید التفات داشته باشید، این مرد الهی کاری  
کرده که افراد به جای آن که ظرائف عرفانی خود را در قرآن جستجو کنند  
تلاش نمایند با تدبیر در قرآن عمیق‌ترین فهم عرفانی را بیابند، در آن صورت  
نگاه عرفانی محکمی را به دست آورده‌اند.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
**احاطه‌ی علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه» بر موضوعات روز**

سؤال: علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» چه اندازه به موضوعات نظری و علوم انسانی که در جهان معاصر می‌گذرد آگاهی داشته‌اند و در تفسیر میزان سعی کرده‌اند با توجه به آن موضوعات نظر قرآن را بیان کنند؟  
 جواب: علامه «رحمة الله علیه» در ذیل آیه‌ی 200 سوره‌ی «آل عمران» در ترجمه‌ی میزان، تقریباً 70 صفحه راجع به دموکراسی و لیبرالیسم و نظریه‌های امروز مدرنیته بحث دارند، که بنده تحت عنوان «تئوری اداره‌ی جهان بشری از نظر علامه‌ی طباطبائی «رحمة الله علیه»» بحث کرده‌ام و به صورت جزوه‌ای در اختیار عزیزان هست. از مباحثی که امروزه بسیار می‌تواند مفید باشد مباحثی است که در میزان در ذیل آیه‌ی 200 سوره «آل عمران» شده، در آنجا متوجه می‌شوید چقدر دقیق این مفسر عالی‌مقام ذات غرب و مدرنیته را درک کرده و ضعف‌های آن را می‌شناسد و راه حل قرآنی عبور از آن ضعف‌ها را متذکر می‌شود.

در ذیل آیات 50 تا 54 سوره‌ی انعام که با: «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا الْيَهُودَ وَالنَّصَارَىٰ أَوْلِيَاءَ...» شروع می‌شود حدود پنجاه صفحه بحث کرده‌اند، گویا این آیات امروز نازل شده است و راه حل شناخت یهود و نصاری‌ی است که امروز در فرهنگ غرب به صورت خاص‌اش ظهور کرده. حضرت علامه «رحمة الله علیه» مسأله را آنقدر دقیق ارزیابی می‌کنند که شما احساس می‌کنید اگر دستورات مطرح شده در این چهار آیه را مسلمانها امروز رعایت کنند به تمام آنچه که در روابط اجتماعی و بین‌المللی می‌خواهند، می‌رسند. آدم حس می‌کند که گویا تمام روح امروز دنیا در ذهن علامه هست و با نظر به آن بحث می‌کنند و واقعاً نجات‌بخشی قرآن را نشان می‌دهند.

آقای دکتر دینانی می‌فرمایند: در رابطه با شناخت روح زمان که کم‌تر کسی از آن آگاهی دارد به جرأت می‌توان گفت، علامه تنها کسی بود که زمان را به درستی می‌شناخت... با توجه به حضور دائمی علامه در شهرهای مذهبی و سنتی، اما با تمام زهد و تواضعش در مقایسه با اندیشمندان، متفکران و فیلسوفان عصر خود، آزاد اندیش‌تر بود چون روح زمان را می‌شناخت. علامه با شناخت دقیق از حوزه - و زمانی که در آن قرار داشت- چندین سال فلسفه را در قم تدریس کرد و شاگردان بسیاری را پرورش داد.<sup>47</sup>

ملاحظه کنید که جناب آقای دکتر دینانی چگونه بین آزاداندیشی و شناخت روح زمانه رابطه برقرار می‌کنند و معتقدند علامه طباطبائی به جهت شناخت روح زمانه توانست با آزاداندیشی خاص خود آثار خود را عرضه کند. علامه می‌فهمیدند در عالم چه می‌گذرد و لذا فهمیدند چگونه عمل کند و چگونه قرآن را مطرح نماید که نتیجه‌بخش باشد.  
 آقای دکتر دینانی در یکی از برنامه‌های تلویزیونی که مربوط به علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» بود نقل می‌کردند:

علامه‌ی طباطبائی هر دو هفته یک بار از قم به تهران می‌آمدند تا در جلسه‌ای علمی با «هانری کربن» شرکت کنند و بدین وسیله شناخت صحیحی از غرب و فلسفه‌ی غربی به دست آورند و در شناخت شیعه به پروفیسور کربن کمک کنند. دیدار منظم این دو شخصیت با وجود مشکل زبانی ولی به وسیله‌ی ترجمه، موجب شد تا ارتباط و گفت و گو میان آن دو بزرگوار به خوبی برقرار شود و به نظر می‌رسید آن جلسات تلاقی واقعی تفکر شرق و غرب بود ولی وقتی عده‌ای به جهت روحیه‌ی انقلابی و نگاه منفی که نسبت به آقای هانری کربن داشتند به من گفتند به علامه پیشنهاد کن این جلسات را تعطیل کنند. علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در عین این‌که بسیار متأثر شدند و آثار تأسف از

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 چهره‌شان ظاهر شد، آن پیشنهاد را پذیرفتند و فرمودند: این تنها  
 ارتباط بنده با جهان غرب بود.  
 ملاحظه می‌کنید که چگونه علامه طباطبایی «رحمة الله علیه» سعی دارند بفهمند در  
 غرب چه می‌گذرد و روح غربی را تا آنجا که ممکن است لمس کنند.  
 علامه‌ی طباطبایی «رحمة الله علیه» از آن جایی که احساس مسئولیت می‌کردند تا  
 نور اسلام را در این زمان بنمایانند سعی می‌کردند روح غرب را بشناسند  
 تا با آثاری جهت‌دار نحوه‌ی عبور از غرب و برگشت به اسلام حضوری و وجودی  
 را پایه‌ریزی کنند و از این جهت رجوع به آثار علامه طباطبایی «رحمة الله علیه»  
 جهت تبیین هرچه بیشتر انقلاب اسلامی ضروری است و وسیله‌ای است جهت به  
 تفصیل آوردن انقلاب اسلامی.

### تفسیری با نظر به جنبه‌های غیبی آیات

یکی از مصیبت‌هایی که ما مسلمانان تحت تأثیر فرهنگ مادی غرب،  
 گرفتار هستیم این است که به جای این‌که دستمان را به آیات آسمانی  
 بدهیم و بالا برویم، پای آیات را می‌گیریم و پایین می‌آوریم. و این کار در  
 وقع مادی کردن دین است و از جمله رهنمودهایی که علامه «رحمة الله علیه» در قرآن  
 به ما می‌دهند این است که نگذاریم روح معنوی آیات الهی مادی بشود. ما  
 به خاطر این‌که در فضای فرهنگ مدرنیته قرار داریم از جنبه‌های معنوی  
 عالم غافل شده‌ایم و همه چیز را مادی می‌بینیم و از این طرف بسیار ضربه  
 خورده‌ایم! علامه در کتاب «معنویت تشیع» بحثی دارند با عنوان «مادی شدن  
 دین»<sup>48</sup> و در تفسیر سوره‌ی توبه نیز بحث می‌کنند که چرا خدا می‌فرماید  
 کسانی که می‌گویند «مسیح پسر خدا است» کافرند؟ چون همین که این‌ها روح  
 معنوی عالم غیب را پایین می‌کشند، مادی می‌شوند و از بهره‌های معنوی محروم  
 می‌گردند.

متأسفانه بعضی از دانشمندان اهل سنت در همین زمان، مثل «عبدو» و  
 «رشیدرضا» و «احمدخان هندی» و «طنطاوی» و در شیعه مثل آقای بازرگان،  
 با مادی کردن دین، ضربه‌ی بزرگی به جهان اسلام زدند، زیرا دین معنوی را  
 مادی کردند و نگاه ما را در نظر به عالم غیب در حدّ عالم ماده پائین  
 آوردند. مثلاً «شهاب» را که در قرآن مطرح است، همین سنگ شهاب‌هایی تصور  
 کردند که شبها در آسمان ظاهر می‌شود، قرآن می‌فرماید: آسمان دنیا را از  
 طریق کواکب زینت دادیم و آن را از دسترس تجاوز هر شیطان سرکشی حفظ  
 کردیم و لذا شیاطین نمی‌توانند چیزی از اخبار ملاء اعلا بشنوند مگر آن  
 که شهاب ثاقب آن‌ها را دنبال می‌کند و طرد نماید<sup>49</sup> یا در سوره‌ی جن مطرح  
 می‌کند که جنیان متوجه شدند با ظهور اسلام دیگر نمی‌توانند از خبرهای  
 آسمانی استراق سمع کنند و شهاب‌هایی توسط نگهبانان آسمان آن‌ها را  
 می‌رانند. این آیات نشان می‌دهد نیزک‌هایی است از سنخ ملکوت و دارای  
 جنبه‌های غیبی که می‌توانند جنبه‌های وسوسه‌ی شیطانی را طرد کند» حال ما  
 بدون تدبّر در قرآن، آن حقایق را به جنبه‌ی مادی تفسیر می‌کنیم.

علامه «رحمة الله علیه» در سوره‌ی «صافات» به خوبی روشن می‌کنند که قضیه‌ی شهاب‌ها  
 یک حقیقت آسمانی است و ربطی به شهاب‌سنگ‌ها ندارد. این روحیه که از  
 جنبه‌های غیبی موضوعات غفلت نمی‌کند در میزان به خوبی به چشم می‌خورد.  
 بازرگان می‌فرماید: علت مارکسیست شدن خیلی از جوانان، کتاب‌های آقای  
 بازرگان بوده است،<sup>50</sup> آقای مهندس بازرگان معتقد است «وحي، يك انرژي

48 - در مورد چگونگی مادی شدن دین می‌توانید به کتاب «خطر مادی شدن دین» از اصغر  
 طاهرزاده رجوع فرمائید.

49 - به آیات 6 تا 10 سوره‌ی صافات رجوع شود.

50 - اعضای سازمان مجاهدین خلق به لحاظ ایدئولوژیکی، پیوندی عمیق با جهان بینی و معرفت  
 شناسی نهضت آزادی داشتند. آنان کتاب راه طی شده مهندس بازرگان را بسان مانیفست خود بیش از  
 20 دور در جلسات خود مباحثه نمودند. بازرگان در این کتاب بر سعادت‌مندی و منطبق با خط  
 انبیاء دانستن حرکت غرب بر مبنای عقل منقطع از وحی تأکید دارد. به همین جهت دیری نپایید  
 که این «فرزندان عزیز مهندس بازرگان» به دام اندیشه‌های مارکسیستی که در آن مقطع مهندس

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن ..... است. «! و این نمونه‌ی روشنی است از مادی دیدن همه چیز. علامه طباطبائی (رحمة الله علیه) چون شخصاً با سلوکی که داشته‌اند عالم غیب را می‌شناسند و با همان رویکرد به قرآن نظر دارند، در تفسیر میزان روحانیتی به شما می‌دهند که در عین حفظ ظاهر قرآن، قرآن برای شما دریچه ارتباط با عالم غیب می‌شود و از آن طریق ما به کمک قرآن بالا می‌رویم نه اینکه حقایق بالا را هم پایین بیاوریم. کسی که می‌گوید معاد عبارت است از همان قانون بقای ماده و انرژی! نه تنها عالم قیامت را صرفاً مادی کرده و آن عالم را پائین آورده حتی به یک معنا تمام پیغمبران را به قتل رسانده، به همین جهت علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» در میزان بسیار تلاش کرده‌اند تا جامعه‌ی اسلامی را از این خطر بزرگ نجات دهند و حقیقتاً موفق شده‌اند.

سؤال: متن عربی میزان را بخوانیم یا ترجمه اش را؟  
 جواب: مسلّم متن عربی میزان خیلی بهتر است. ترجمه در بعضی مواقع ضعفهایی دارد ولی با این همه علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» ترجمه‌ی آقای موسوی همدانی را تأیید کرده‌اند و به ایشان فرموده بودند بقیه‌ی مجلداتی هم که بقیه ترجمه کرده‌اند دوباره ایشان ترجمه کنند. آقای موسوی چون با منظور علامه آشنا هستند، نسبتاً خوب ترجمه کرده‌اند. بعضی مواقع به روش ترجمه آزاد عمل کرده‌اند و نباید به ایشان ایراد گرفت. عمده آن است که سعی کرده‌اند تا آنجا که زبان فارسی ظرفیت دارد منظور علامه (رحمة الله علیه) را برسانند.

### چگونه میزان را بهتر بفهمیم؟

سؤال: با توجه به اینکه میزان کتاب سنگینی است، چطوری از آن استفاده کنیم تا آن را بهتر بفهمیم؟  
 جواب: اگر پیشنهادی را که در ابتدای بحث عرض کردم رعایت بفرمائید مطالب برایتان قابل فهم می‌شود، به این شکل که میزان را از ابتدا یعنی از سوره حمد شروع کنید و نظر علامه را هم ذیل آیه‌ی مربوطه یادداشت بفرمائید، ان شاء الله موفق به فهم آن می‌شوید، به خصوص که از ابتدا مطلوب خود را - که یافتن نظر علامه است از بین سایر نظرها - مشخص کرده‌اید. در سخت‌ترین متون عربی و یا فارسی، اگر بنا را بر این بگذارید تا مطلبی که می‌خواهید در دل متن پیدا کنید در فهم آن متن موفق می‌شوید. بنا داشته باشید اساس مطلب را پیدا کنید و یادداشت نمائید، همین یادداشت کردن به این طریق در فهم مطلب کمک می‌کند.

### مقدمه‌ی فهم میزان

سؤال: آیا مطالعه‌ی کتب شهید مطهری «رحمة الله علیه» می‌تواند مقدمه‌ای برای استفاده‌ی بهتر از میزان باشد؟  
 مسلّم روح آقای مطهری «رحمة الله علیه» و آن نظم فکری ایشان به شما در فهم میزان کمک می‌کند. نوشته‌های شهید مطهری «رحمة الله علیه» يك انضباط فکری به شما می‌دهد که این انضباط فکری، شرط ضروری فهم نظرات علامه طباطبائی «رحمة الله علیه» است، همین‌طور که سیر و سلوک علامه طباطبائی کنار تفکر علامه طباطبائی «رحمة الله علیه»، مقدمه است برای فهم قرآن. سعی بفرمایید در مطالعه‌ی کتب شهید مطهری «رحمة الله علیه» آن نظم فکری دقیق موجود در نوشته‌های ایشان را به روح خود سرایت دهید.

سؤال: علامه در ضمن بعضی از آیات، نظر دیگران را نقل می‌کنند ولی نقد نمی‌کنند. گاهی حتی با چند مرتبه مطالعه نمی‌توان درک کرد که علامه نظر آنها را قبول دارند یا نه! در این مورد چه کار کنیم و چه چیزی را یادداشت نمائیم؟  
 جواب: حرف درستی است، البته اگر تقریباً يك بار از اول تا آخر بحث را بخوانید، فضای کلی بحث دستتان می‌آید؛ می‌بینید بله گاهی نظری را در تأیید می‌آوردند و گاهی هم نظری را می‌آوردند اما نه موافق مستقیم آن نظر هستند و نه مخالف آن، بلکه می‌خواهند بگویند این نظر هم در رابطه

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 با آن آیه مورد توجه است. ولی در مجموع علامه «رحمة الله عليه» ما را در میزان سرگردان نمی‌نماید و در جای دیگر مسئله را روشن می‌کنند.  
 سؤال: با بودن کتاب‌های «تسنیم» که در واقع شرح تفسیر میزان است توسط آیت الله جوادی آیا باز هم نیاز است که به میزان رجوع کنیم؟ اگر نیاز است آیا در کنار میزان به تسنیم رجوع کنیم یا بعد از آن؟  
 جواب: همین‌طور که متوجه شده‌اید حضرت آیت الله جوادی «حفظه الله» همه‌ی تلاش خود را صرف آن کرده‌اند تا میزان فراموش نشود و لذا بنده پیشنهاد می‌کنم ابتدا با میزان آشنا شوید و روح کلی میزان را بشناسید و تنها در مواقعی که می‌خواهید موضوعی را مفصل‌تر بدانید به تسنیم رجوع نمائید. آری بعد از میزان خوب است که ادامه‌ی آنس خود با قرآن را با مطالعه کتاب‌های تسنیم محقق کنید.

### برخی نکات کلیدی قرآن

سؤال: آیا علامه طباطبائی «رحمة الله عليه» بعضی از نکات کلیدی قرآن را در تفسیر معرفی کرده‌اند؟  
 جواب: دقیقاً همین‌طور است، ایشان به آیاتی در قرآن دست یافته‌اند که در واقع کلید فهم بسیاری از آیات دیگر قرآن است. مثلاً می‌فرمایند:  
 حکم‌ترین آیه قرآن «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ» است؛ به این معنا که هرگز نباید آیات قرآن را طوری تفسیر کنیم که مغایر با این آیه باشد و لذا وقتی قرآن می‌فرماید: «وَجَاءَ رَبُّكَ»<sup>51</sup> پروردگار تو آمد، به این معنا است که نور ربوبیت او ظاهر شد نه این که خداوند مثل یک انسان بیاید. همان‌طور که عرض شد آیات کلیدی را «غُرُایات» می‌گویند و بقیه آیات را با نظر به این نوع آیات تفسیر می‌کنند. یکی از آیاتی که خیلی برایشان مهم است، آیه «وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَ مَا نُنزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ»<sup>52</sup> است؛ که قرآن می‌فرماید: هیچ چیزی نیست، مگر این‌که خزائن آن چیز نزد ما است و ما نازل نکردیم مگر به اندازه معلومی از آن چیز را. مسائل بسیاری از توحید در رابطه با این آیه حل می‌شود، وقتی ما متوجه شویم برای هر مخلوقی یک مقام «عند الهی» هست که نزد خدا است و یک مقام «معلوم» است که نزد ما است، متوجه نظام طولی عالم می‌شویم و موضوع شدت و ضعف مراتب وجود نیز بر ایمان معنا پیدا می‌کند. قبلاً در رابطه با این که علامه به کمک آیات کلیدی که جنبه توحیدی روشنی دارند بقیه آیات را تفسیر می‌کنند، عرایضی داشتم.

سؤال: مطابق روش علامه «رحمة الله عليه» که تفسیر قرآن با قرآن است، پس قرآن برای تفسیر خودش کافی و عملاً ادعای «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» تأیید می‌شود.  
 جواب: ولی خود کتاب‌الله فرمود: «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ تَطْهِيراً»<sup>53</sup> ما اراده کرده‌ایم که از شما اهل‌البیت هرگونه پلیدی را بزدائیم و شما را به طهارت خاصی برسانیم. آقای دکتر تیجانی می‌گوید: آنکه گفت «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» - که منظور خلیفه دوم بود - مگر «کتاب‌الله» نگفت پیامبر ﷺ «مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ»؟!<sup>54</sup>  
 پیامبر هیچ سخنی از سر میل خود نمی‌گوید، تماماً سخن او وحی الهی است که به او وحی می‌شود. پس وقتی پیغمبر ﷺ می‌فرمایند: کاغذ و قلمی بیاورید تا چیزی بنویسم که در آینده گمراه نشوید، چرا خلیفه دوم گفت: ما را کتاب خدا کافی است. معلوم است «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» برای عده‌ای یک اعتقاد کامل نیست. اگر کسی برسد به «حَسْبُنَا كِتَابُ اللَّهِ» وقتی «کتاب‌الله»

51 - سوره‌ی فجر، آیه‌ی 22.

52 - سوره‌ی حجر، آیه‌ی 21.

53 - سوره‌ی احزاب، آیه‌ی 33.

54 - سوره‌ی نجم، آیات 3 و 4.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
می‌گوید «إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَ يُطَهِّرَكُمُ  
تَطْهِيراً»، و یا وقتی کتاب الله می‌فرماید: «أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا

الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ»<sup>55</sup> علاوه بر اطاعت خدا، از رسول و اولی الامر نیز اطاعت کنید، دست به دامن اولی الامر می‌زند و مسلم این اولی الامر جز انسانی معصوم، کس دیگر نمی‌تواند باشد زیرا خداوند ما را دعوت به اطاعت از کسی نمی‌کند که ما را گمراه کند. پس آنکه به واقع بخواهد به قرآن عمل کند، باید دامن اهل‌البیت<sup>علیهم‌السلام</sup> را بگیرد، وگرنه به کتاب خدا عمل نکرده است. آیا می‌شود به بهانه‌ی «حسبنا کتاب‌الله» اهل‌البیت<sup>علیهم‌السلام</sup> را خانه‌نشین کرد؟<sup>56</sup>

سؤال: از کجا بفهمیم که ظرفیت ما چقدر است و می‌توانیم از میزان استفاده‌کنیم یا نه؟

جواب: «عزیزالدین نسفی» در کتاب انسان کامل می‌گوید «ای درویش! اگر در امری خاطری آسوده و خاطری جمع داری، تو را برای آن کار ساخته‌اند و اگر در امری پریشان حال و پراکنده خاطر می‌شوی کار دیگری را تقدیر تو کرده‌اند. در عین آن که سالک باید بلند همت باشد و تا زنده است در کار باشد تا تمام مراتب انسانی در او ظاهر گردد.» در رابطه با تفسیر میزان نیز موضوع از همین قرار است که اگر با تفاسیر ساده‌تر، روح و اندیشه‌تان قانع می‌شود، به همان‌ها بسنده کنید. ولی اگر روح‌تان طلب بیشتری دارد، این‌جا است که نباید به این استعداد بی‌توجه باشید. میزان از کتاب‌هایی است که در کسب معارف الهی جواب استعداد کسانی است که آمادگی کسب معارف بیشتری دارند. هر کس باید با همان استعدادی که دارد زندگی کند و طلب استعدادی را که ندارد نکند و تنها آنچه را دارد رشد دهد. به قول معروف: «خود باشید و خود شوید» یعنی در عین آن که طلب استعداد دیگران را نمی‌کنید آنچه را دارید کامل نمائید و به فعلیت برسانید. خداوند محبوب دل همه است، اُنس با این محبوب تنها از يك راه به دست نمی‌آید؛ به ما فرموده‌اند: «الطَّرُقُ إِلَى اللَّهِ بِعَدَدِ أَنْفَاسِ الْخَلَائِقِ»<sup>57</sup> راه‌های رسیدن به خدا به تعداد انسان‌ها است و هر کس می‌تواند با استعداد و فطرت خدادادی به اُنس با خدا نایل شود. نمی‌شود یکی بگوید! من استعداد خداشناسی ندارم، همه‌ی افراد برای رسیدن به محبوب حقیقی، استعداد مساوی دارند و خداوند هم در این رابطه فرمود: «لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ»، یعنی در رابطه با فطرت گرایش به خدا و شناخت خدا، آدم‌ها را متفاوت خلق نکرده‌ایم، هرچند استعدادها متفاوت باشد.

روزی یکی از دانشجویان پزشکی آمده بود نزد بنده تا در رابطه با نمره‌اش صحبت کند، دیدم چهره‌اش افسرده و رنگ‌اش پریده و ظاهرش بسیار ضعیف است. وقتی درد و دل کرد معلوم شد درس‌ها برایش طاقت‌فرسا است. معلوم بود به جای آن که درس بخواند جان می‌کند، چون در جایی وارد شده بود که استعداد آن را نداشت و با آن همه زحمت تقریباً از همه درس‌هایش کم آورده بود و چند اخطاره شده بود.

این را بنده برای جوانهای عزیز خودمان خطرناک می‌دانم که مُد بشود همه مثل هم یک موضوع را دنبال کنیم.

هر کسی را بهر کاری ساختند.....میل آن اندر دلش انداختند  
همچنان که سهل شد ما را حضر.....سهل شد هم قوم دیگر را سفر  
هرکس باید در همان راه که استعدادش در آن است برای خود سیر داشته  
باشد. به گفته حافظ:

<sup>55</sup> - سوره‌ی نساء، آیه‌ی 59.

<sup>56</sup> - دلایل این که چرا مصداق اهل‌البیت و مصداق اولی الامر صرفاً ائمه دوازده‌گانه هستند را می‌توانید در کتاب «مبانی نبوت و امامت» دنبال فرمائید.

<sup>57</sup> - بحار الأنوار، ج 64، ص 137.

جایگاه تفسیر میزان و روش استفاده از آن .....  
 قومی به جدّ و جهد گرفتند وصل دوست قومی دگر اشاره به  
 تقدیر می‌کنند  
 تقدیر یعنی اندازه‌ای که خدا برای من قرار داده است، آنچه می‌توانیم  
 باید در سطح همان اندازه‌ای انجام دهیم که خداوند برای ما تعیین فرموده  
 است.  
 توصیه بنده برای آن‌هایی که می‌خواهند میزان بخوانند این است که از  
 اول شروع کنید و با حوصله و بدون هیچ عجله‌ای آن را ادامه دهید اگر  
 در حین مطالعه میزان، مثلاً تا رسیدن به تفسیر سوره‌ی یوسف؛ مُردید،  
 ادامه‌ی کار را در برزخ خواهید داشت، دلتان باید دل بقا باشد، دل  
 تعجیل نباشد، آری دل بقا باشد، قول می‌دهم اگر شما با حوصله و با تدبّر  
 و آزاد از گذشته و آینده، از سر آرامش، قرآن را شروع کردید و  
 آرام آرام جلو رفتید و با قرآن زندگی کردید، هر مقداری از آن را که  
 فرصت نکردید بخوانید، در برزخ به شما یاد می‌دهند.  
 خدایا! به حق اهل‌البیت و به حق امیرالمؤمنین<sup>علیه السلام</sup>، قلوب ما را ظرف معارف  
 قرآنت قرار بده.

وَ صَلَّى اللَّهُ عَلَي مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ  
 وَ السَّلَامُ عَلَيكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ